



جنگ ۲۲ روزه؛ ریشه‌یابی علل وقوع و نتایج احتمالی آینده

مقدمه

تهاجم رژیم صهیونیستی به نوار غزه دارای زمینه‌ها، علل و پیامدهای مختلفی است و ضرورت دارد این ابعاد به‌طور اساسی تحلیل شوند. به همین منظور با حضور تعدادی از کارشناسان حوزه مطالعاتی فلسطین میزگردی در دفتر مؤسسه تحقیقات و پژوهش‌های سیاسی- علمی ندا برگزار گردید و در آن به بررسی مسئله مذکور پرداخته شد. کارشناسانی که در این رابطه مشارکت کردند، عبارتند از آقایان: احمد سروش‌نژاد مدیرمسئول مؤسسه تحقیقات و پژوهش‌های سیاسی- علمی ندا و فصلنامه مطالعات فلسطین، حسین رویوران کارشناس و تحلیل‌گر مسائل خاورمیانه، مجید صفاتاج نویسنده و پژوهشگر حوزه مطالعات فلسطین، علیرضا سلطانشاهی سرپرست مرکز مطالعات فلسطین و دبیر کمیته حمایت از انقلاب اسلامی مردم فلسطین، علی زارع فکری کارشناس ارشد مؤسسه ندا، ناصر پورحسین کارشناس ارشد مؤسسه ندا، مهدی ترحمی کارشناس ارشد مؤسسه ندا، و سلمان رضوی کارشناس ارشد مؤسسه ندا. چکیده‌ای از متن گفت‌وگوی علمی مذکور که در اواسط بهمن ماه ۱۳۸۷ برگزار شد، به این شرح است:

رضوی:

با تشکر از شرکت حضار محترم در این گفت‌وگو، سؤال اول به «ریشه‌های جنگ ۲۲ روزه» اختصاص دارد. همانگونه که دوستان مستحضر هستند واقعه و اصطلاح جدیدی به نام «جنگ ۲۲ روزه» به اصطلاحات سیاسی- نظامی خاورمیانه اضافه شده است. این جنگ حدود یک هفته بعد از پایان آتش‌بس ۶ ماهه (۱۹ ژوئن ۲۰۰۸ تا ۱۹ دسامبر ۲۰۰۸) به وقوع پیوست. به زعم رژیم صهیونیستی، حماس طی سالهای اخیر و بویژه دوره آتش‌بس مذکور دارای قدرتی قابل ملاحظه و روزافزون شده است و از این رو در (۲۷ دسامبر ۲۰۰۸ - ۷ دی ۱۳۸۷) طی برنامه‌ای از پیش طراحی شده، مراکز امنیتی حماس و مقر گردان‌های عزالدین قسام را با نیروی هوایی، تحت شدیدترین حملات قرار داد. این نبرد که از سوی اسرائیلی‌ها، عملیات «سرب مذب» نامگذاری شد قرار بود تنها در چند روز به تأمین اهداف طراحان آن دست یابد. اما برخلاف این طرح، ۲۲ روزه به طول انجامید. جنبش حماس که خود را برای این تهاجم آماده کرده بود نام «نبرد فرقان» را بر آن نهاد. بی‌نتیجه بودن حملات هوایی و سپس ناکامی در تأمین اهداف از طریق استقرار گسترده نیروی زمینی در اطراف نوار غزه، موجب شد تا مرحله سوم که همانا ورود نیروی زمینی به داخل شهرهای غزه بود شروع شود. اما تلفات بالا در این مرحله و مقاومت مبارزان فلسطینی، موجب شکاف در مثلث اولمرت، لیونی و یازاک و وقوع مرحله چهارم جنگ شد. در این مرحله رژیم صهیونیستی بصورت گسترده از بمبهای ممنوعه و فسفری و اورانیوم تضعیف شده با هدف افزایش فشار بر حماس - از طریق بالا بردن تعداد کشته‌های فلسطینی - بهره گرفت. کشته شدن ۱۳۵۰ فلسطینی که یادآور جنایات این رژیم در جنگ ۳۳ روزه بود اعتراضات جهانی را به شدت افزایش داد. این جنگ سرانجام در ۱۸ ژانویه ۲۰۰۹ با اعلام آتش‌بسی یکجانبه از سوی رژیم صهیونیستی و سپس پذیرش آن توسط گروههای فلسطینی - مشروط به قبول درخواستهای آنان در یک هفته - خاتمه یافت. با این مقدمه، لطفاً تحلیل خود را از ریشه‌های جنگ ۲۲ روزه، بیان فرمایید.

رویوران:

اولین متغیر بسیار مهم در این زمینه، بحث انتخاب و به قدرت رسیدن حماس است که اسرائیل انتظار آن را نداشت. این موضوع، تمام برنامه‌ریزیهای سیاسی اسرائیل را برهم زد و به همین دلیل، اسرائیل ابتدا با محاصره نوار غزه، سپس بازداشت و گروگان‌گیری نمایندگان و وزراء با هدف ناکارآمد کردن قوای مجریه و

مفنه تحت سیطره حماس به صورت هم زمان، پس از آن کودتای محمد دحلان و طرح دایتون، سپس تشدید محاصره نوارغزه و در نهایت با آغاز جنگ، تلاش کرد قدرت را از حماس بگیرد. همه این شاخص‌ها نشان می‌دهند که به قدرت رسیدن حماس یک عامل بسیار مؤثر در تغییر رفتار اسرائیل بوده است.

تغییر دیگری که جزء ریشه‌های جنگ به شمار می‌آید، بحث بحرانهای راهبردی اسرائیل است. به هر حال تلاش نیروهای مقاومت در نوار غزه برای ایجاد معادلهٔ دوسویه و موازنه وحشت مطرح بود که این مسئله اسرائیل را دچار مشکل کرد. اسرائیل همواره از ابتدای موجودیت، به گونه‌ای عمل کرده است که در خارج سرزمین‌های اشغالی درگیر جنگ شود، ولی حزب‌الله در جنگ ۳۳ روزه این معادله را برهم زد و بخشی از اسرائیل را زیر آتش قرار داد و جامعه صهیونیستی ناامن شد و در نهایت برای اولین بار در اسرائیل، جمعیت مهاجر از داخل به خارج بیش از جمعیت مهاجر از خارج به داخل طی سال‌های ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ شد. حفظ امنیت یا «چالش امنیت- جمعیت»، برای اسرائیل یک چالش بسیار جدی بوده و در این راستا، یکی از اهدافی که اسرائیل اعلام کرده، برهم زدن این معادلهٔ دوسویه آتش و تبدیل آن به معادله یک سویه و توقف شلیک موشک‌ها از نوارغزه به سوی شهر کهای صهیونیست‌نشین است.

یکی دیگر از بحرانهای راهبردی که در این زمینه مطرح است و حل آن، یکی از مهمترین شعارهای انتخاباتی اسرائیلی‌ها هم بود، موضوع قرار گرفتن اسرائیل در محاصره جنبشهای مقاومت است. اسرائیل از جنوب لبنان و نوارغزه عقب‌نشینی کرد و این مناطق، در اختیار حزب‌الله و حماس قرار گرفت. اگر از کرانه‌باختری نیز عقب‌نشینی شود، این منطقه نیز در اختیار مقاومت قرار خواهد گرفت و بنابراین، اسرائیل از شمال، جنوب و شرق در معرض فشار مقاومت قرار می‌گیرد و امنیتش با مشکل مواجه می‌شود. این موضوع، یکی از محورهای بسیار مهم بود که باعث شد، گفت‌وگو درباره کرانه باختری متوقف و حمله به نوارغزه آغاز شود به این امید که شرایط غزه دگرگون شود تا اسرائیل را از چالش تهدید مقاومت خارج کند. یکی از اهداف جنگ هم، قطعاً همین مسئله بوده است.

یکی دیگر از متغیرهایی که دلیل بروز جنگ در نوارغزه بوده و البته ضعیف‌تر از سایر متغیرها تلقی می‌شود، بحث انتخابات زودرس پارلمانی در اسرائیل است. البته همه اتفاق نظر داشتند که عامل انتخابات در این جنگ مؤثر بوده است و باراک و لیونی دنبال کسب آراء با ریختن خون فلسطینی‌ها بودند، آن هم با توجه به گرایش عمومی جامعه به خشونت و راست‌گرایی. به نظر من، این ۳ عامل، مهمترین عوامل و ریشه‌های جنگ ۲۲ روزه به حساب می‌آیند.

زاع فکری:

در بحث ریشه‌یابی، به نظر می‌رسد اشغالگری اصلی‌ترین دلیل بروز جنگ ۲۲ روزه است و هر چند دلایل دیگری نظیر اسارت گیلاد شالیت و وضعیت سیاسی- اجتماعی خاص رژیم صهیونیستی را از دلایل بروز این جنگ ذکر کرده‌اند، اما باید گفت دلیل ایجاد این وضعیت نیز اصرار رژیم صهیونیستی بر ادامه اشغالگری و تجاوز است. این رژیم، هیچ‌گاه دست از اشغالگری و تجاوز برنداشته و لذا همان گونه که این جنگ، اولین جنگ ایجاد شده توسط این رژیم در منطقه نبوده است، آخرین جنگ هم نخواهد بود.

دلیل دیگر، تعمیق و گسترش مقاومت بر اثر جایگزینی اسلام‌گرایی به جای ملی‌گرایی و ناسیونالیسم عربی در نهضت فلسطین است که با پیروزی قاطع نیروهای مقاومت اسلامی اعم از حماس، جهاد و... در نوارغزه و حذف اقتدار جریان سازش از این منطقه، همراه شد. به عبارت دیگر، جنگ «فلسطین- اسرائیل» یا حداکثر «عرب- یهود» به جنگ «اسلام- صهیونیسم» تغییر ماهیت داد. بر اثر این رخداد، بخش اعظم نیروهای نهضت مقاومت فلسطین، مجدداً در جبهه مقاومت و در کنار ایران، سوریه، لبنان و ... قرار گرفت و دست جریان سازشکار عرب، از اعمال نفوذ و ادامه خیانت به آرمان فلسطین، تا حد زیادی کوتاه شد لذا صهیونیسم بین‌الملل برای خروج از این بن بست، حمله به نوارغزه را با هدف حذف نیروهای مقاومت از این منطقه و وارد کردن ضربه‌ای بر جبهه مقاومت در منطقه، آغاز کرد.

دلیل بعدی، شکست هیمنه رژیم صهیونیستی بر اثر جنگ ۳۳ روزه با حزب‌الله لبنان و نیاز این رژیم به احیای قدرت و بازدارندگی‌اش بود. این جنگ، از یک سو، به الگوبرداری مقاومت فلسطین از شیوه‌های نظری و عملی جنبش حزب‌الله لبنان و تقویت روحیه و اراده رزمندگان فلسطینی انجامید و از سوی دیگر، با هدف قرار دادن عمق استراتژیک این رژیم، نظام سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و قدرت نظامی آن را دچار تزلزل و تشتت کرد، به طوری که بالاترین عنصر اجرائی این رژیم را نیز تغییر داد و پس از فرماندهان نظامی، رئیس ستاد کل ارتش و وزیر جنگ، شخص اولمرت را نیز مجبور به استعفا کرد، هر چند که آنان برای جلوگیری از آبروریزی بیشتر، دلیل این استعفا را فساد مالی ذکر کردند. علاوه بر آن، به دلیل تهدید امنیت و موجودیت این رژیم، وضعیت اجتماعی و اهداف اقتصادی آن نیز دستخوش تحول و تزلزل شد، لذا صهیونیسم بین‌الملل تنها راه چاره را در انجام حمله گسترده به نوارغزه یافت.

دلیل دیگر، تغییر رویکرد صهیونیسم بین‌الملل در منطقه بود. تا پیش از پیروزی‌های مقاومت در نوارغزه (پیروزی سیاسی در عرصه حضور در دولت و مجلس و پیروزی نظامی در حذف نیروهای



شورش دحلان از نوارغزه) و همچنین شکست رژیم صهیونیستی در جنگ ۳۳ روزه، صهیونیسم بین‌الملل با این تصور که مقاومت فلسطین درهم شکسته شده و دیگر، خطری متوجه موجودیت رژیم صهیونیستی نیست، به دنبال اجرای طرح خاورمیانه بزرگ توسط آمریکا بود. طبق این طرح، بنا بود با انجام اصلاحاتی سطحی و زیربنایی در کشورهای منطقه نظیر عربستان، مصر، اردن و کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس، زمینه یکسره کردن کار ایران فراهم شود، بویژه آنکه عراق و افغانستان نیز در اشغال آمریکا بودند و حتی شارون پیش از حمله آمریکا به عراق، به بوش پیشنهاد داده بود که به جای عراق به ایران حمله کند، اما پس از این تحولات، صهیونیستها به این نتیجه رسیدند که باید ابتدا مشکل فلسطین را به نحوی سامان دهند تا به زعم خود، بهانه را از دیگر عناصر جبهه مقاومت بگیرند و بعد به سراغ ایران و دیگران بروند. آنان صراحتاً در اجلاس بین‌المللی صهیونیستی هرتزلیا اعلام کردند تا زمانی که قضایای فلسطین، لبنان و سوریه سامان نیابند، پرداختن به ایران، کار بیهوده‌ای است، لذا از یک سو با گردهم آوردن جمهوری خواهان و دمکراتهای آمریکا، گزارش بیکر- همیلتون را تدوین کرده و رویارویی سیاسی- اقتصادی با جبهه مقاومت و اعمال فشار و تحریم بر آن و همچنین در مرکز توجه قرار دادن قضیه فلسطین را در دستور کار قرار دادند و از سوی دیگر با برپایی کنفرانس آنابولیس، سعی کردند با تعمیق شکاف بین کشورهای اسلامی و ایجاد یک اتحاد بین‌المللی متشکل از آمریکا، اروپا، رژیم صهیونیستی و کشورهای سازشکار منطقه، جبهه منسجمی را در برابر جبهه مقاومت به وجود آورند. آنان برای تحقق اهداف خود در این زمینه، با استفاده از امکانات نظامی، سیاسی، اقتصادی و اطلاعاتی همه اعضای این جبهه، جنگ را با حمله به ضعیف‌ترین حلقه مقاومت یعنی نوارغزه آغاز کردند.

البته در کنار جست‌وجو برای دستیابی به ریشه‌های بروز جنگ ۲۲ روزه، توجه به شرایط خاص زمانی نیز ضروری است. این جنگ زمانی آغاز شد که آخرین ماه حاکمیت تیم نومحافظه‌کار بوش بر کاخ سفید در حال سپری شدن بود، ابوزمان در آستانه پایان دوره ریاست ۴ ساله‌اش بر تشکیلات خودگردان قرار داشت و با استعفای اولمرت از نخست‌وزیری، رژیم صهیونیستی در آستانه برگزاری انتخابات زودرس قرار گرفته بود و این بهترین زمان برای آغاز جنگ بود، چرا که در صورت شکست، مسئولیتی متوجه مسئولان جدید رژیم صهیونیستی و آمریکا نبود و در صورت پیروزی، تشکیلات خودگردان سلطه کامل خود بر نوارغزه را به نفع رژیم صهیونیستی اعمال می‌کرد، لذا رژیم صهیونیستی با بهانه قرار دادن تداوم اسارت شالیت، پایان یافتن آتش بس ۶ ماهه و عدم پذیرش تمدید آن توسط حماس، جنگ را آغاز کرد.

رضوی:

اگر تأثیر گزارش بیکر - همیلتون و کنفرانس آنابولیس این قدر مهم بود، چرا قبل از آن نیز، شارون مقاومت فلسطین را محور قرار داد و مثلاً با عملیات «سپر بازدارنده»، کرانه باختری را شخم زد؟ فکر می‌کنم، در سال ۲۰۰۲ یعنی قبل از این ۲ رخداد این امر صورت پذیرفت. این را چگونه می‌توان تفسیر کرد؟

زارع فکری:

اولاً عملیات موسوم به «سپر بازدارنده» در کرانه باختری به هیچ‌وجه قابل مقایسه با جنگ ۲۲ روزه نیست و تعبیر شخم زدن را تنها در مورد جنگ غزه می‌توان به کار گرفت. عملیاتی در آن حد، همواره در طول این ۶۰ سال وجود داشته و هیچ‌گاه رژیم صهیونیستی دست از چنین حملاتی برنداشته است. ثانیاً تخلیه نوارغزه در تابستان ۲۰۰۵ توسط شارون، نشان می‌دهد که او نیز در همین چارچوب و در جهت اهداف صهیونیسم بین‌الملل و تحقق اهداف طرح خاورمیانه بزرگ حرکت می‌کرد.

ثالثاً باید بین سیاستها و منافع بین‌المللی جریان صهیونیسم با منافع محدود رژیم صهیونیستی تفاوت قائل بود. به عنوان مثال، هیچ‌یک از ۲ جنگ ۲۲ روزه و ۳۳ روزه به نفع رژیم صهیونیستی نبود و هر چند که برخی از مدارک موجود نشان می‌دهند که رژیم صهیونیستی می‌خواست جریان مقاومت در لبنان و فلسطین را نابود کرده و در ۳ تا ۴ روز، نوارغزه را به اصطلاح پاکسازی کند، اما تمامی قرائن موجود حکایت از آن دارند که کارشناسان رژیم صهیونیستی در هر ۲ مورد، شکست را پیش‌بینی می‌کردند و پس از آغاز هر جنگ نیز، مسئولان این رژیم به دست و پا افتادند تا به صورتی ظاهراً آبرومندانانه آن را به پایان برسانند. آنان به خوبی به یاد داشتند که ارتش رژیم صهیونیستی در سال ۲۰۰۰ مفتضحانه از لبنان فرار کرد و در مورد غزه نیز صراحتاً استیصال خود را در قالب این جمله بیان کرده بودند که، امیدوارند شب بخوابند و صبح ببینند نوارغزه در دریا غرق شده است. عکس این موضوع نیز صحیح است. به عنوان مثال در حالی که برخی از کارشناسان رژیم صهیونیستی، نفع این رژیم را در مصالحه بر سر جولان و دستیابی به صلح با سوریه می‌دانند و علی‌رغم مخالفت آمریکا و توصیه بوش به اولمرت مبنی بر مضر بودن مذاکره با سوریه، این رژیم به مذاکره با سوریه می‌پردازد، جنگ ۲۲ روزه تمام تمهیدات آنان را نقش بر آب می‌کند. این را نباید به حساب عدم محاسبه قبلی مسئولان رژیم صهیونیستی گذاشت. به اعتقاد من، تلاش صهیونیسم بین‌الملل برای دستیابی به اهداف خود در جنگ ۲۲ روزه را باید یکی از اصلی‌ترین عوامل بروز آن دانست

که ادامهٔ طبیعی تغییر رویکرد صهیونیسم بین‌الملل بود. ذکر این نکته نیز مناسب است که در جنگ ۳۳ روزه نیز - که رایس وزیر امور خارجه وقت آمریکا آن را درد زایمان برای تولد خاورمیانه جدید نامید - باز هم منافع رژیم صهیونیستی اقتضا نمی‌کرد که وارد جنگ شود اما فشار صهیونیسم بین‌الملل که تحت عنوان فشارهای آمریکا به نمایش گذاشته شد، سرنوشتی را برای رژیم صهیونیستی رقم زد که با فضاقت و به کمک اهرم سازمان ملل توانست از آن مخمصه‌رهایی یابد که البته هنوز هم از مصایب ناشی از تأثیرات جنگ ۳۳ روزه‌رهایی نیافته است.

صفا تاج:

بدون تکرار نظرات دوستان، اعتقاد دارم که رژیم صهیونیستی در تعریف تعامل خود با کشورهای عربی و کشورهای همسایه و فلسطینی‌ها همیشه به یک نکته توجه داشته و آن بهره‌گیری از سیاست «صلح مسلح» است. یعنی ایجاد شرایطی که هر لحظه رژیم صهیونیستی موقعیت نظامی و برتری خود را نسبت به کشورهای عربی مستحکم کند. به عبارت دیگر، صلح در مفهوم اسراییلی آن عبارت است از: «حق رژیم صهیونیستی برای سیاست‌گذاری در برخورد با فلسطینیان و نیز تعامل با کشورهای عربی به نحوی که اسراییلیها به بالاترین میزان اطمینان، آرامش و عدم احساس خطر نسبت به آینده دست یابند». در واقع، منظور مقامات صهیونیستی از صلح، «امنیت مطلق» اسراییل است و این دیدگاه از جنگ شش روزه ۱۹۶۷ به بعد دائماً مطرح بوده است. از نظر صهیونیستها «امنیت مطلق»، یعنی پیروزی نظامی همه‌جانبه رژیم صهیونیستی بر اعراب و دشمنان یا دشمنانش. «گلدامایر» نخست‌وزیر اسبق اسراییل، در سال ۱۹۷۲ در گفت‌وگو با تلویزیون انگلیس، ۳ عنصر مهم را به عنوان شرایط صلح ذکر کرد که عبارتند از: مرزهای امن، امنیت مطلق و معاهده صلح. بنابراین، رژیم صهیونیستی چون این توانایی را در خودش می‌بیند، به کشورهای عربی یا فلسطینی‌ها حمله می‌کند و می‌تواند، از این عامل - مسلح بودن - به بهترین نحو استفاده کند. لذا می‌بینیم، بعد از انتفاضه هم وقتی که فرآیند صلح خاورمیانه شروع می‌شود، همواره این موضوع مورد توجه قرار می‌گیرد، یعنی تأکید شده اگر نهاد خودگردان فلسطینی تشکیل شود، باید مشروعیت رژیم صهیونیستی را به رسمیت بشناسد، دست از مبارزه مسلحانه بردارد، بند مربوط به نابودی اسراییل را حذف کند و عملاً به یک گروه در کنار رژیم صهیونیستی تبدیل شود اما در این فرآیند و طی روند سازشی که از سال ۱۹۹۱ به بعد میان اسراییل و ساف شاهد آن بودیم، عنصری به منصفه ظهور می‌رسد به نام

مقاومت، این عنصر مقاومت که به تعبیر حاییم هرتزوگ رئیس‌جمهور سابق اسرائیل تغییر ایدئولوژیک داده است.

وی طی نامه‌ای که در روزنامه «نیویورک تایمز» به چاپ رسید نوشته بود: «تظاهرکنندگان فلسطینی مناطق اشغالی، از طرفداران تفکر (امام) خمینی بوده و هیچ ارتباطی با سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف) ندارند. این جوانان می‌خواهند خیابانهای اسرائیل را به خیابانهای تهران و بیروت تبدیل کنند. اگر تظاهرات فلسطینی‌ها با همان تفکرات قبلی بود، خطری در برداشت و علت شدت عمل رژیم اسرائیل در مقابل آنها این است که قیام، تغییر ایدئولوژی داده و الهام‌بخش آن اسلام است.»

یعنی دیگر انتفاضه، ایدئولوژی ساف یا سازمان آزادیبخش فلسطین را ندارد، بلکه دارای یک ایدئولوژی اسلامی است. این عنصر از قدرتی بهره گرفته که از آن به عنوان «قدرت نرم» تعبیر می‌کنند؛ قدرت نرمی که منبعث از انقلاب اسلامی ایران است. لذا می‌بینیم، این تغییر ایدئولوژی روی فرهنگ و اندیشه و افکار فلسطینی‌ها تأثیر می‌گذارد و جنبش حماس در زمان اندکی می‌آید و در انتخابات پیروز شده، دولت تشکیل می‌دهد و صاحب اقتدار مردمی می‌شود. این اقتدار مردمی باعث ایجاد خطر برای رژیم صهیونیستی شد و حربه صلح مسلح را از دست اسرائیل خارج کرد. اکنون، هر لحظه رژیم صهیونیستی بخواهد عملیاتی بر ضد فلسطینیان انجام دهد، نه تنها با پاسخ موشک‌های مقاومت مواجه می‌شود، بلکه آنان اقدام به گرفتن اسیر از میان سربازان اسرائیلی هم می‌کنند. اینها به این معناست که موازنه قوا بر هم خورده است. لذا یکی از دلایل مطرح در صحنه داخلی توجه و افزایش بهره‌گیری حماس از قدرت نرم است که عمده‌تأ مبتنی بر ایدئولوژی و جهان بینی اسلامی و برگرفته از انقلاب اسلامی ایران و افزایش قدرت سخت افزاری حماس است.

در بعد منطقه‌ای هم می‌توان گفت، همین افزایش قدرت منجر به وضعیتی شد که در کشورهای مثل مصر، اردن یا کشورهای حوزه خلیج فارس، روز به روز پایگاه مردمی مقاومت گسترده‌تر می‌شود. یعنی مقاومت نه تنها در رژیم صهیونیستی بلکه در کشورهای عربی همسو با آمریکا نیز تغییراتی را ایجاد کرده و این تغییر، کشورهای مرتجع عربی و اسرائیل را مورد تهدید قرار داده و باعث شده است یک اجماع نظر در مورد سرکوبی مقاومت حاصل شود. در بعد عربی، ما مصر، اردن و عربستان را در کنار رژیم صهیونیستی، آمریکا و اتحادیه اروپا می‌بینیم. آنها کنار هم قرار می‌گیرند تا بتوانند مقاومت را سرکوب کنند و این جدای از مسائل داخلی اسرائیل است، لذا به نظر من مهمترین موضوع برای آمریکا و رژیم صهیونیستی و کشورهای

عربی، گرفتن این قدرت نرم و قدرت تأثیرگذاری انقلاب اسلامی در صحنه فلسطینی و عربی است که نماد آن در حماس تجلی یافته، یعنی در اینجا باید حماس نابود شود، چون با سرکوب حماس این کانون مقاومت و قدرت نرم هم از بین می‌رود.

سلطاناهی:

در کنار مواردی که دوستان عنوان کردند، باید به یک دسته‌بندی کلی و جهانی هم توجه داشته باشیم، یعنی حمله به غزه را در چارچوب این جناح‌بندی جهانی بررسی کنیم. از دید رژیم صهیونیستی، در جهان یک جبهه مقاومت وجود دارد که حزب‌الله، ایران، سوریه (البته اگر تا آخر راه، همراه باشد) و حماس را در بر می‌گیرد. در طرف مقابل، کل غرب، آمریکا، صهیونیست‌ها و اعراب همسو با آنها قرار دارند. اگر این چارچوب را در نظر بگیریم و در قالب این چارچوب کلی شرایط ایجاد شده را نگاه کنیم، زمان حمله، بهره‌برداری‌های انتخاباتی، روزهای آخر زمامداری بوش و ... تنها نشان‌دهنده یک فرصت‌طلبی از سوی مهاجمین خواهند بود و هدف اصلی حمله را مشخص نمی‌کنند. اگر آن دسته‌بندی و هدف‌گیری اساسی که در آنابولیس انجام شد را مدنظر قرار دهیم، خیلی مشخص‌تر می‌توانیم، ریشه‌های جنگ یا این تهاجم را مورد بررسی قرار دهیم. با قبول این دسته‌بندی، وظیفه غرب، آمریکا و حتی اعراب به عنوان مخالفین اصلی محور مقاومت مشخص می‌شود و متناسب با شرایط هر یک از بازیگران، رفتار آنان دور از انتظار نخواهد بود. در واقع، می‌توان به جای انتقاد از مواضع سازشکارانه و خائنانانه برخی سران عرب، به فکر برخورد مناسب با واقعیات موجود بود.

سروش‌زاد:

در این رابطه، من توجه دوستان را به یک جمله از زبیبی لیونی وزیر امور خارجه اسرائیل جلب می‌کنم. وقتی از وی سؤال کردند که هدف شما از این عملیات چیست؟ گفت: تغییر معادلات منطقه‌ای. مفهوم آن این است که از دید رژیم صهیونیستی، توازن منطقه‌ای به هم خورده و آن چه مدنظر رژیم صهیونیستی بوده، از بین رفته است و آنها خواهان بازگرداندن آن به منطقه‌اند. یعنی تلاش اسرائیل این است که چنین کاری را دنبال کند. من می‌خواهم این موضوع را به شکلی وسیع‌تر بررسی کنم و صحبت‌هایم از این جهت به صحبت‌های آقای سلطان‌شاهی نزدیک می‌شود، یعنی اینکه وضعیت اسرائیل پس از پیروزی حماس فرق

کرده و تمام حوادثی که رخ داده، نشانه آن است که اسرائیل می‌خواهد، این وضعیت تغییر یافته را به وضعیت سابق یعنی قبل از پیروزی حماس، بازگرداند. اگر خاطرتان باشد، هنگامی که حماس، گیلاد شالیت را به اسارت گرفت، اسرائیل آماده شده بود اقدامی علیه حماس انجام دهد که ماجرای لبنان پیش آمد. بنابراین، به نظر می‌رسد که ریشه‌ها باید این گونه بررسی شوند. در واقع باید به مسئله اسارت شالیت اینگونه پرداخته شود که از دید اسرائیل این به اسارت گرفته شدن بیانگر بر هم خوردن توازن منطقه‌ای است و رژیم صهیونیستی درصدد است این توازن را به جای خود برگرداند. مهم این است که آیا از نظر اسرائیل این توازن برهم خورده یا نه، موضوع فراتر از این قضیه است؟ به نظر می‌رسد، موضوع فراتر از اینهاست. اسرائیلی‌ها می‌دانستند در جنگ ۳۳ روزه لبنان با مشکل مواجه خواهند شد و پیروزی اسرائیل بر حزب‌الله امکان‌پذیر نیست. ما به عنوان افرادی که در این حوزه‌ها فعالیت می‌کنیم، کمابیش مطلع بودیم که وضعیت حزب‌الله در لبنان چگونه است و این طور نیست که یک ارتش مشخص با پادگان و اتاق فرماندهی مشخص داشته باشد بلکه جنبشی فراگیر است و ریشه در عمق جامعه دارد. قطعاً اسرائیلی‌ها نیز این مسائل را می‌دانند و از آن مطلع بوده‌اند، در مورد حماس هم کار کرده‌اند و می‌دانند، حماس یک جنبش است، یعنی حماس داخل یک میلیون و ۲۰۰ یا ۳۰۰ هزار نفری است که در نوار غزه زندگی می‌کنند و یک نیروی ۴۰ یا ۵۰ هزار نفری نیست که بتوان با دستگیری اعضا، آن را نابود کرد و همه چیز تمام شود. وقتی صحبت از یک جنبش باشد، دیگر چنین اتفاقی روی نمی‌دهد و نمی‌توان آن را به راحتی شکست داد. شما اگر با انقلاب اسلامی ایران مقایسه کنید، می‌بینید واقعاً وقتی انقلاب پیروز شد، شرایط حاکم بر آن زمان شبیه همین شرایط بود، یعنی ژنرال‌ها یزر آمده بود تا در ایران کودتا کند، اما وقتی آمد، دید شرایط به گونه‌ای است که امکان کودتا وجود ندارد. نوار غزه هم همین گونه است، یعنی با این فرض که اسرائیل می‌آید و تمام غزه را اشغال می‌کند، آیا نباید در آنجا می‌ماند؟ اگر می‌خواست آنجا بماند با این شرایط چگونه می‌توانست بماند؟ نکته مدنظر من، این است که اسرائیل می‌دانست که چنین وضعیتی را در غزه پیش رو دارد، اسرائیل می‌دانست در لبنان چنین وضعیتی را پیش‌رو دارد، اما علی‌رغم این شرایط و با توجه به فشاری که صهیونیسم بین‌الملل بر اسرائیل به عنوان یک ابزار وارد می‌کرد، وارد جنگ شد. اگر تحلیل ما از اسرائیل این باشد که حضور یا جعل کشور اسرائیل در خاورمیانه برای این است که از منافع غرب در منطقه دفاع کند، چه روزی بهتر از امروز. ۲۰ یا ۳۰ سال پیش، که چنین قضایایی نبود، نه اینکه اصلاً مسئله‌ای نبود، ولی به این شدت نبود. الان است که اگر جریانی توازن منطقه‌ای را تهدید کند، باید سرکوب شود و

باید حزب‌الله و مقاومت را سرکوب کرد، تا در منطقه رشد نکند. خاصیت اسرائیل همین است، یعنی برای همین کارکرد شکل گرفت که مقاومت را در هم بشکند و نگذارد، مقاومتی شکل بگیرد و اگر هم شکل گرفت، آن را نابود کند. البته یهودیانی که از سراسر دنیا به اسرائیل آمده‌اند، بطور طبیعی نباید دنبال جنگ باشند و باید دنبال آرامش باشند، پس چه عاملی باعث می‌شود، آنها وادار به جنگ شوند، در حالیکه کارشناسان و نخبگان آنها می‌دانند در این جنگ شکست خواهند خورد و این شناخت را در مورد حماس و حزب‌الله و مقاومت دارند، با این حال این اقدام صورت می‌گیرد. این کار به نظر من بیانگر فشار صهیونیسم بین‌المللی است. البته شاید بعضی‌ها نام‌های دیگری روی آن بگذارند، مثلاً فشار آمریکا. در جنگ ۳۳ روزه دوستان مستحضرند که آمریکا چنان فشاری در مورد ادامه جنگ بر اسرائیل وارد آورد که اسرائیل اصلاً خواهان آن نبود. آمریکایی‌ها خواهان نابودی حزب‌الله توسط اسرائیل بودند و به زبان بی‌زبانی به آنها می‌گفتند، شما اینجاید، برای اینکه حزب‌الله را از بین ببرید، نه اینکه با آنها صلح یا آتش‌بس یا عقب‌نشینی کنید. کنفرانس آنابولیس ماجرا را اینگونه تحلیل کرد که ما اینجا هستیم، اعراب اینجا هستند، شما چرا نگرانید؟ مصر و عربستان! چرا گذاشتید، تغییر توازن در منطقه رخ دهد؟ از چه نگران هستید؟ شما بروید ما با قدرت پشت سر شما هستیم و باید برای این حرف کاری انجام می‌شد. لذا فضا برای انجام حمله آنگونه که دوستان به آن اشاره کردند، آماده شد و از یک سو انتخابات اسرائیل و از سوی دیگر، پایان دوره بوش، زمینه حمله را فراهم کرد، آنچه پس پرده جبهه مخالف مقاومت در منطقه قرار داشت، این بود که می‌خواستند ضربه‌ای به مقاومت بزنند که الحمدلله، این تلاش به نتیجه‌ای نرسید.

پورحسن:

غزه و بطور کلی خاورمیانه، منطقه‌ای است که ذاتاً بین‌المللی است. یعنی عکس بسیاری از مناطق دنیا، حتی اگر ساکنان این منطقه تلاش کنند، خود را از تحولات دنیا جدا کنند، باز نمی‌توانند و این به خصوصیت بین‌المللی بودن این منطقه برمی‌گردد. این بین‌المللی بودن در ماجرای فلسطین هم مشاهده می‌شود. تحولات چند دهه اخیر در منطقه خاورمیانه ناشی از تعامل میان عوامل داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی با یکدیگر است. اگر بخواهیم مقطعی را به عنوان ریشه مسائل غزه در نظر بگیریم که یک نقطه عطف باشد، می‌توان به وقوع انقلاب اسلامی در ۳۰ سال پیش اشاره کرد. با وقوع انقلاب اسلامی تحولات منطقه ماهیتاً تغییر کرد، ولی به دلایل مختلف از جمله جنگ ۸ ساله آثار انقلاب در فلسطین خیلی عملیاتی

نشده. از نظر معنوی انقلاب اسلامی تأثیر داشت و ما این تأثیر را در وقوع انتفاضه شاهد بودیم، اما از نظر عملیاتی، تأثیرپذیری فلسطین از انقلاب اسلامی به تأخیر افتاد تا اینکه تحولاتی از جمله جریان طرح خاورمیانه بزرگ رخ داد که باعث شد، این تأثیرپذیری عملیاتی تر شود. طرح خاورمیانه بزرگ، برگزاری انتخابات آزاد را به همراه داشت و باعث شد، انتخاباتی در برخی از کشورهای منطقه انجام شود. در فلسطین پیروزی حماس از نظر شکلی، بر اثر اجرای طرح خاورمیانه بزرگ امکان پذیر شد و وقتی در چند انتخابات دیدند که نتایج، مطلوب نظرشان نیست، طرح را متوقف کردند. تحلیل گران اسرائیلی برای تحولات این مقطع، بویژه جنگ ۳۳ روزه و روی کار آمدن حماس، اصطلاحات خاصی را به کار می‌برند و از آن تحت عنوان «انقلاب اسلامی دوم» یاد می‌کنند. یعنی در این مقطع است که بازتاب عملیاتی انقلاب را ملاحظه می‌کنیم. جنگ ۲۰۰۶ معادلات منطقه را نه تنها در اسرائیل، بلکه در کل منطقه برهم می‌زند. در همان ابتدای جنگ ۳۳ روزه ملاحظه کردیم که کشورهای عربی به حماس اعتراض کردند. از آن مقطع، بازیگران دو گفتمان مقاومت و سازش مشخص تر شدند و مرزهای این گفتمان‌ها مشخص تر شد. بر این اساس، جنگ غزه قابل پیش بینی بود. براساس اخبار منابع اسرائیلی آنها از ۶ ماه قبل تصمیم به جنگ گرفته بودند اما اینکه چرا با تأخیر اتفاق افتاد، دلایل دیگری دارد. درباره شیوه جنگ همان طور که گفتیم، انقلاب اسلامی دوم و بویژه جنگ ۲۰۰۶ باعث تغییرات اساسی و بنیادی شد. اسرائیل در جنگ ۲۰۰۶ استراتژی ضاحیه را به کار گرفت. یعنی استفاده از حداکثر خشونت برای اینکه توان نیروی مخالف را از بین ببرد. براساس این استراتژی، نباید بین افراد نظامی و غیرنظامی تفاوت قائل شد. این مسائل باعث تغییر شیوه جنگ در اسرائیل شدند.

ترجمی:

به عقیده من آنچه در غزه روی داد، تکرار وضعیت‌های مشابه متعددی بود که در گذشته این مقوله و این مناقشه بارها و بارها اتفاق افتاده بود، با این دیدگاه، معتقدم، ریشه تمام بحرانهایی که در فلسطین اشغالی روی داده است، به یک تعارض باز می‌گردد. تاریخی که در واقع به تأسیس و شکل گیری اسرائیل اشاره دارد و این تعارض از ماهیتی غیرقابل جمع برخوردار است، یعنی نمی‌شود بصورت همزمان مطالبات هر دو طرف را جمع کرد و ما به ازایی گرفت. لذا تا زمانی که این تعارض وجود داشته باشد بحرانهای متعدد دیگری هم بوجود خواهد آمد. اما این تعارض را بنده در قالب شکاف «امنیت- مقاومت» می‌بینم؛ امنیت

اسرائیل و مقاومت فلسطین. بعضی آن را به «امنیت- موجودیت» نیز تعبیر می‌کنند، یعنی موجودیت گروه فلسطینی و امنیت طرف اسرائیلی، اما آنچه قابل ملاحظه است و لایه‌لای فرمایش دوستان هم مصادیق آن به کرات دیده شد، این است که این دو مقوله، گویی قابل جمع نیستند. به عبارت دیگر تا زمانی که اسرائیل امنیت خود را به صورت توسعه‌یابنده تعریف می‌کند، هیچ‌گاه در مرز معینی محدود نخواهد شد و این وضعیت ادامه خواهد یافت. بر همین اساس بنده معتقدم، در این وضعیت هر دو طرف دچار بازی با حاصل جمع یک خواهند شد، چرا که نتیجه نهایی هر یک از طرفین تنها با حذف طرف مقابل بدست می‌آید.

بر این اساس می‌خواهم بسته‌ای را عرضه کنم که تعمق بیشتری را برای پاسخ به سؤالات بعدی می‌طلبد. در این تعبیر اهداف جنگ بسیار عمیق‌تر و برنامه کار بسیار طولانی‌تر از آن چیزی است که در قالب نتایج جنگ قابل ملاحظه است. به عبارت دیگر جنگ غزه فقط کلید شروع کار بود و هدف این جنگ، شاید یک سال دیگر محقق شود، یعنی این جنگ تمام نشده و فقط مرحله و فاز نظامی‌اش را پشت سر گذاشته است.

رضوی:

در مورد جنگ غزه و ریشه‌های آن من به ۳ سطح داخلی، منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای اشاره می‌کنم. در بحث منطقه‌ای نظر من، نظر دوستان است، یعنی بحث دو قطبی شدن منطقه به ۲ قطب سازش و مقاومت با اهداف و محورهای خاص خودش. در بحث فرمانطقه‌ای هم تأکید عمده‌ام، روی بحث اتمام دوره زمامداری بوش و شروع دوره ریاست جمهوری اوباما و تا حدی ناشناخته بودن سیاست‌های اوباما و تلاش برای اجرای این عملیات، پیش از روی کار آمدن اوباما است. ولی در بحث داخلی تیتروار به چند مورد اشاره می‌کنم:

- ۱- بازیابی بازدارندگی نظامی که در جنگ ۳۳ روزه از دست رفته بود.
- ۲- انتخابات سراسری اسرائیل و تلاش ائتلاف حاکم برای به حداکثر رساندن جایگاه و پایگاه حزبی خود.
- ۳- تلاش برای تأمین امنیت مناطق صهیونیست‌نشین مجاور نوارغزه.
- ۴- در صورت امکان، تلاش برای آزادی شالیت، البته اگر موفق به ورود به نوارغزه می‌شدند و مثل عملیات سپر بازدارنده می‌توانستند نوارغزه را کاملاً اشغال کنند.

۵- بحث صهیونیستها در مورد ابومازن و اینکه ما پس از ۹ ژانویه با چه کسی طرف خواهیم بود و جایگاه ابومازن، با توجه به اینکه اکنون در دوره «خود ریاستی» یک ساله ابومازن بسر می‌بریم و این با پشتوانه کشورهای عربی و اسرائیلی و آمریکا صورت گرفته است.

۶- شکست سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» اسرائیلی‌ها. یعنی آنها تلاش می‌کردند، دوگانگی سیاسی- اداری بوجود آمده در اراضی ۱۹۶۷ و سیطره حماسی‌ها بر نوار غزه در ژوئن ۲۰۰۷ را عمیق‌تر کنند. تا آن موقع درگیری جدی بین دو طرف، نظامی- سیاسی بود که درگیری سیاسی- اداری نیز به آن اضافه شد.

موضوع دوم قابل بررسی، پیامدهای این جنگ در حوزه اسرائیلی، فلسطینی و همچنین منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای است، این پیامدها چیست؟

روپوران:

پیامدهای جنگ به صورت تیتروار عبارتند از:

۱- تثبیت حماس به عنوان یک بازیگر ریشه‌دار و غیرقابل حذف.
 ۲- تثبیت معادله وحشت. اسرائیل تلاش زیادی کرد تا این معادله را یک سوپه کند اما نتوانست.
 ۳- دو دستگی در منطقه خاورمیانه که از زمان پیروزی انقلاب اسلامی شروع و در جنگ ۳۳ روزه بیشتر نمایان شده بود، ابعاد جدیدی پیدا کرد. یعنی اگرچه جنگ غزه یک نبرد نظامی بود، ولی جنگ در منطقه به ابعاد رسانه‌ای و دیپلماتیک هم کشیده شد که بسیار فراتر از جنگ نظامی در غزه بود. در جنگ ۳۳ روزه شرایط دو قطبی منطقه به این شدت نبود و این تا حدی دو قطبی شدن منطقه را تشدید و نهادینه می‌کند.

۴- موضوع دیگر بحث انتخابات پارلمانی اسرائیل است. به هر روی بخشی از جنگ، از عامل انتخابات تأثیر می‌پذیرفت و مسئله انتخابات شاید یک شاخص مهم باشد که نشان می‌دهد جامعه اسرائیل چه چیزی را باور دارد و چه جریانی در این جنگ پیروز می‌شود، یا اینکه مقوله بازسازی قدرت بازدارندگی که اسرائیلی‌ها اکنون دارند از آن سخن می‌گویند، انجام می‌شود یا خیر؟ در واقع، مردم این ادعا را باور نکردند و گرایش اکثر جامعه به سمت راست‌گرایی و عدم انتخاب حزب کار که سقوط چشمگیری در انتخابات داشت، نشان از این مسئله دارد.

زاع فکری:

در مورد پیامدهای جنگ ۲۲ روزه باید گفت، اگر بپذیریم که طبق گفته آقای هنیه - که مورد تأیید مقام معظم رهبری نیز قرار گرفت - این جنگ، جنگ فرقان بود، بزرگترین نتیجه این جنگ، بروز شفافیت در خطوط، مواضع و چهره‌ها است. لیونی وزیر امور خارجه رژیم صهیونیستی در اوایل جنگ ۲۲ روزه به نکته جالبی اشاره کرد و گفت: «ما در این جنگ، به نمایندگی از غرب، برای حفظ ارزشهای جهان آزاد می‌جنگیم و لذا غرب از ما حمایت می‌کند». به نظر من، این نکته بسیار حائز اهمیت است، چرا که لیونی با صراحت، از جنگ نیابتی رژیم صهیونیستی در خاورمیانه سخن می‌گوید و این رژیم را نماینده آنچه خود غرب می‌نامد و ما آن را صهیونیسم بین‌المللی می‌خوانیم، معرفی می‌کند. اگر این سخن را در کنار دیگر سخن لیونی در همان مصاحبه بگذاریم که گفت: «هیچ فشار بین‌المللی برای خاتمه دادن به جنگ، متوجه ما نیست» و به اعتراف صریح پرز، اولمرت و لیونی مبنی بر اینکه کشورهای عربی، اسراییل را به آغاز جنگ و نابودی حماس تشویق و تهییج می‌کردند، توجه کنیم و همه این اخبار را در کنار اخبار مربوط به خیانت جناح سازشکار اعراب در همکاری اطلاعاتی و اقتصادی همراه با سکوت سیاسی آنان قرار دهیم، نتیجه می‌گیریم که این جنگ بزرگترین ضربه را به منافع رژیم صهیونیستی و حیثیت و منافع سازشکاران عرب وارد کرد. این جنگ، ضمن تقویت جبهه مقاومت و به تبع آن مقاومت فلسطین، مهر «مرده» را بر طرح صلح عربی زد، همان گونه که بشار اسد رئیس‌جمهور سوریه نیز در اجلاس دوحه اعلام کرد، این جنگ با نمایاندن چهره واقعی و منافقانه سازشکاران عرب، عملاً روند سازش را منسوخ کرد و نه تنها عادی‌سازی روابط کشورهای اسلامی و عربی با رژیم صهیونیستی را به حالت تعلیق کامل درآورد، بلکه رابطه این رژیم با کشورهایایی مثل ونزوئلا، بولیوی، موریتانی و قطر نیز قطع شد.

در ارتباط با پیامدهای جنگ ۲۲ روزه در داخل رژیم صهیونیستی نیز باید گفت، این جنگ در تکمیل نتایج جنگ ۳۳ روزه، مجدداً با هدف قرار دادن عمق استراتژیک صهیونیستها، سیاستهای این رژیم را به سمت تأمین امنیت سوق خواهد داد. رژیم صهیونیستی از اوایل دهه ۱۹۹۰ و بویژه بعد از مذاکرات مادرید و اسلو به این نتیجه رسید که دیگر، خطری موجودیت این رژیم را تهدید نمی‌کند و لذا با کمرنگ کردن اهداف امنیتی، توجه خود را به سمت گسترش رفاه در جامعه صهیونیستی معطوف کرد اما شکست در جنگهای ۳۳ روزه و ۲۲ روزه، مجدداً احساس ناامنی و تهدید موجودیت، این رژیم را وادار خواهد ساخت که مجدداً به سمت پاسخگویی به مطالبات امنیتی روی آورد، لذا به نظر می‌رسد، طبق خواسته صهیونیسم

بین‌الملل، جامعه رژیم صیونیستی به سمت افراطی‌گری پیش می‌رود و نتایج انتخابات پارلمانی این رژیم نیز نشان داد که صهیونیستها مجدداً به نمایش راستگرایی و جنگ‌طلبی پرداخته‌اند.

صفا تاج:

در حوزه اسرائیلی یکی از پیامدهای این جنگ، شکست تئوری امنیت ملی اسرائیل و صلح مسلحی بود که بکار می‌برد، یعنی اگر وضعیت قبل و بعد از جنگ را تصور کنیم، ملاحظه می‌کنیم مثلاً با شلیک بیشتر موشک‌های مقاومت به سوی سرزمین‌های اشغالی، امنیت شهرک‌نشین‌ها نه تنها تأمین نشد بلکه به صورت جدی در معرض تهدید قرار گرفت و حفظ توازن نظامی اسرائیل نسبت به فلسطین وضعیت خیلی بدتری پیدا کرد. بنابراین، تئوری امنیت ملی اسرائیلی‌ها و صلح مسلحی که از آن سخن می‌گفتند، عملاً با شکست مواجه شد.

نکته دیگر که دوستان به آن اشاراتی داشتند، اما آن را بسط ندادند، این است که برخی اشاره می‌کنند، جامعه اسرائیل به سمت افراطی‌گری و نظامی‌گری بیشتر برای سرکوب فلسطینی‌ها رفته است، من اعتقاد دارم، که از زمان جنگ ۳۳ روزه و بویژه جنگ ۲۲ روزه، جامعه اسرائیل به سمت استیصال رفته، نه به سمت افراطی‌گری بیشتر و رویکرد نظامی. دلیل آن هم این است که در این انتخابات هیچ یک از احزابی که شعار افراطی‌گری می‌دادند، مانند لیکود، آرای قاطعی نیاوردند. مردم در جامعه اسرائیل مستأصل شده‌اند، چون به آنها وعده داده شده بود، اگر بیایند به این سرزمین که سرزمین موعود است، در آرامش و ثبات مطلق به سر خواهند برد. حس اعتمادی را نسبت به زندگی آینده‌شان بوجود آورده بودند، اما اکنون وضعیتشان به گونه‌ای شده که اصلاً نمی‌دانند، چه کنند تا امنیت‌شان حفظ شود. یعنی بر اثر این جنگها، قدرت انتخاب از آنها گرفته شده و مجبورند به هر صورت از میان این احزاب، بالاجبار گزینه‌ای را انتخاب کنند.

نکته مهم دیگری که آقای فکری هم به آن اشاره کردند، تشخیص مرز میان جبهه کفر و مقاومت بود، بویژه اینکه در این جنگ چهره برخی از کشورها و مردم و جوامع مشخص شد. در این زمینه می‌توان ترکیه را مثال زد که حتی پارلمان ترکیه نسبت به اظهارات فرمانده نیروی زمینی ارتش اسرائیل، مواضع تندی را اتخاذ کرد. یعنی دامنه جبهه مقاومت گسترده‌تر می‌شود و برخی از کشورهای لائیک، از جمله ترکیه و ارتش این کشور را هم در بر می‌گیرد.

نکته دیگری که می‌خواهم به آن اشاره کنم، این است که در مجموع جدا از تأثیرات داخلی و منطقه‌ای، این جنگ قدرت تأثیرگذاری اسلام و قدرت نرم آن را در خاورمیانه افزایش داد. یعنی وزنه کانون مقاومت را در خاورمیانه با رویکرد اسلامی و آرمان‌گرایانه دینی و آزادیخواهانه توانست افزایش دهد، هم عمق جغرافیایی‌اش را و هم ریشه‌ای که در مردم دارد و این یکی از نکات برجسته‌ای است که ما باید در مورد آن تأمل کنیم. همان طور که گفته شد، دشمن سعی کرد، حمله خود را از ضعیف‌ترین حلقه مقاومت آغاز کند که غزه بود، اما نتوانست.

سلطان‌شاهی:

من سعی می‌کنم، مطلبی را عنوان کنم که در پی حمله به غزه رخ داد و سابقه نداشت، یعنی بازتاب جهانی جنگ غزه. ما وقتی روند تحولات فلسطین را نگاه می‌کنیم، هیچ موردی نبوده که تا این حد در سراسر دنیا این اندازه مردمی باشد، نه فقط منطقه، بلکه اروپا، آسیا، آمریکا، آفریقا و تمام کشورهای جهان در قبال این تهاجم عکس‌العمل نشان دادند و چهره صهیونیسم در این بازتاب، خیلی منفی ترسیم شد. در مورد جنگ ۳۳ روزه چنین بازتابی نداشتیم، این یک ظرفیت و پتانسیل بسیار بالایی است که باید از آن استفاده کرد، بویژه مقاومت که به نظر می‌رسد، باید به نحو احسن از آن استفاده کند. در این جنگ وضعیت طوری شده بود که مثلاً نخست‌وزیر ترکیه موضع‌گیری کرد. البته در مورد علت این موضع‌گیری صحبت نمی‌کنیم. اکنون در اروپا حقیقتاً جریانهای مردمی برای حمایت از قضیه فلسطین خیلی شدید شده است. چندی پیش «جرج گالوی» نماینده پارلمان انگلیس کاروان کمک به فلسطین را راه‌اندازی کرد و مسیری از فرانسه، اسپانیا و ایتالیا تا شمال آفریقا را طی کرد و این یک جنبش است و تصور من این است که این بازتاب بی‌نظیری است که اتفاق افتاده و خیلی مهم است و می‌توان آن را مهمترین دستاورد و پیامد تهاجم صهیونیست‌ها بدانیم که باید بیشتر به آن توجه بشود.

مورد دوم بحث، شفاف‌تر شدن چهره خائنان به آرمان قدس شریف است. پیش از این، نفاق در عملکرد آنها- بویژه سران سازشکار و آنهایی که دستانشان با صهیونیست‌ها در یک کاسه است- تقریباً قابل مشاهده بود ولی اینجا این افراد مجبور بودند، به سرعت تعیین موضع کنند و صریح‌ترین مواضع را داشته باشند، حالا یا با سکوتشان یا با بستن گذرگاهها. اهمیت این قضیه به حدی است که اگر رفتار دیگری را در پیش می‌گرفتند، پیامدهای مثبتی برای جهان اسلام داشت و خیلی‌ها معتقدند، با وجود توطئه‌های آمریکا و

غرب برای استقرار و استمرار موجودیت رژیم صهیونیستی، اگر خائنان به آرمان قدس شریف درست عمل می‌کردند و خیانت نمی‌کردند، طبیعتاً سیاست‌های رژیم صهیونیستی و آمریکا و غرب شکست می‌خورد. در واقع، این خیانت مکمل آن توطئه‌ها بود که اینجا خیلی صریح مشخص شد و اگر بخواهیم حرکت بازیگران را در این عرصه آسیب شناسی کنیم، باید نسبت به بحث رفتار خائنان یک فکر اساسی بشود و هیچ یک از عناصر جبهه مقاومت نباید عرصه را برای فعالیت آنها بازتر کند، اگر چه بعد از این یک سری اجبارها در برقراری ارتباط وجود دارد. متأسفانه در این عرصه حماس در قبال کشوری مثل عربستان به نحوی عمل کرد، که این نگرانی تا حدی ملموس شد. این در حالی است که آن خیانت‌ها خیلی اساسی بودند و اگر صورت نمی‌گرفتند، اکنون وضعیت، دیگرگونه بود.

سروش نژاد:

اینکه چرا بسیاری از توجهات، به جنگ جلب شده بود، دلیل آن شاید وضعیت انتخابات اسرائیل باشد که باید مورد توجه قرار گیرد، اما مباحثی که در اسرائیل مطرح است و وضعیتی که باعث شد، این احزاب پیروز شوند نشان می‌دهد که جنگ غزه نمی‌تواند، به عنوان یک عامل اثرگذار در انتخابات اسرائیل مطرح باشد، بلکه مسائل دیگری وجود دارند که باید به آنها پرداخت، از جمله سیاست‌های لیکود و کادیما و احزاب دیگر. من فکر می‌کنم، آن مقدار که برنامه‌های اقتصادی احزاب کادیما و لیکود در مسئله انتخابات تأثیر داشته، ماجرای غزه کمتر اهمیت داشته است. این به خاطر آن است که من به جای دیگری هم توجه دارم، مثلاً می‌گویید، جنگ از دید اسرائیلی از داخل به غزه تحمیل نشده بود، اما اینکه چرا اینگونه نگاه می‌کنم، چون وضعیت را فقط از بعد جنگ نگاه نمی‌کنم، بلکه از بعد اقتصادی هم نگاه می‌کنم و می‌گویم این اقتصاد یا مشکلات اقتصادی بوده که در داخل اسرائیل نتایج انتخابات را به نفع کسانی رقم زد که دیدگاه اقتصادی نزدیک به هم داشتند و در این زمینه فعالیت‌هایشان از نظر اقتصادی شبیه همدیگر است.

رضوی:

در بحث منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای هم دیدگاه شما همین است؟ یعنی می‌خواهید بگویید، همان نظرات دوستان مدنظرتان است؟

سروش‌نژاد:

بله.

پورحسن:

در مورد پیامدهای جنگ غزه، من به ۲ نکته اشاره می‌کنم. یکی بحث روابط خارجی اسرائیل است. اگر آن را با دهه ۹۰ مقایسه کنیم، مشاهده می‌کنیم که مهمترین دستاورد اسرائیل در آن دهه، گسترش روابط خارجی بود زیرا در دهه ۱۹۹۰ با حدود ۶۰ کشور رابطه برقرار کرد و پیش از آن خیلی از کشورها مثل هند، اسرائیل را به رسمیت شناخته بودند، اما با آن رابطه نداشتند. بعد از دهه ۹۰ شرایطی بوجود آمد که اسرائیل روابط خود را در ابعاد بین‌المللی گسترش داد. اسرائیل از معدود بازیگران بین‌المللی است که «به رسمیت شناخته شدن» برای آن یک هدف است و این خیلی مهم است. بسیاری از کشورها با چنین مشکلی مواجه نیستند و این موضوع برای آنها اهمیت حیاتی ندارد، ولی برای اسرائیل یک هدف خیلی بزرگ است، چون با موجودیت این کشور رابطه دارد. اگر این را یک معیار قرار دهیم و آن را مقایسه کنیم با وضعیت اسرائیل پس از جنگ ۲۲ روزه، ملاحظه می‌کنیم، که فضا کاملاً برعکس شده و حتی با سال ۲۰۰۵ نیز وضعیت اسرائیل قابل مقایسه نیست؛ یعنی سالی که آرپل شارون طرح عقب‌نشینی از نوارغزه را اجرا کرد و با استقبال بسیاری از کشورها مواجه شد و ۱۲ کشور بزرگ اسلامی در آستانه برقراری روابط با اسرائیل قرار گرفتند و قصد داشتند اسرائیل را به رسمیت بشناسند. در همان مقطع بود که وزیر امور خارجه پاکستان با سلوان شالوم وزیر امور خارجه اسرائیل دیدار کرد، اما بعد از جنگ ۲۲ روزه فضا به گونه‌ای شد که نه تنها کشور اسرائیل نمی‌تواند با کشور جدیدی رابطه برقرار کند، بلکه بسیاری از کشورها، رابطه خود را با آن قطع کرده‌اند، به این دلیل در سیاست و روابط خارجی، پس از جنگ ۲۲ روزه، هیچ افق جدیدی برای اسرائیل متصور نیست.

نکته دوم درباره پیامدهای جنگ را با این گفته موسولینی رهبر فاشیستهای ایتالیا که هر وقت وی در مذاکرات سیاسی به نتیجه نمی‌رسید، می‌گفت: «خوب، حالا اعلیحضرت توپ سخن می‌گوید» آغاز می‌کنم. برای اسرائیلی‌ها هم همیشه اعلیحضرت توپ، سخن نهایی را می‌گفت اما این شیوه در جنگ ۲۲ روزه به بن‌بست رسید. وضعیت نظامی نوارغزه و اسرائیل و نابرابری توان نظامی آنها با هیچ جنگی در تاریخ قابل

مقایسه نیست. جنگ یک قدرت نظامی با پیشرفته‌ترین تسلیحات و حمایت سیاسی و دیپلماتیک نظام بین‌المللی از آن علیه یک گروه کوچک تحت محاصره که حق مسلح شدن را نیز ندارد.

در یک بررسی تاریخی، مشخص می‌شود که اسرائیل در جنگهای گذشته، با چند کشور و حمایت یکی از دو ابرقدرت بزرگ از آنها مواجه بود، اما با گذشت زمان از کمیت آنهايي که اسرائیل با آنها می‌جنگد، کاسته می‌شود. دشمنان اسرائیل در عرصه نبرد نظامی از چند کشور عربی در جنگهای ۱۹۴۸، ۱۹۵۶، ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳، به یک شبه دولت به نام حزب‌الله در سال ۲۰۰۶ و به یک گروه کوچک در نوارغزه تقلیل یافته‌اند. یکی از توجیحات و علل شکست اسرائیل در جنگ ۳۳ روزه عدم اطلاعات کافی از امکانات حزب‌الله اعلام شد اما در مورد حماس این موضوع نیز برطرف شد زیرا به گفته یکی از مقامات اسرائیلی آنها در ماههای قبل از حمله به نوارغزه حتی پر زدن پرنده‌ها را نیز در این منطقه کنترل می‌کردند. بنابراین، نوارغزه منطقه‌ای بود که اسرائیلی‌ها از نظر اطلاعاتی بر آن اشراف داشتند، ولی با این وصف نتوانستند، در این جنگ به پیروزی برسند، لذا ابزار نظامی یا سخت‌افزار نظامی یا به گفته موسولینی اعلیحضرت توپ، دیگر راه‌حل نیست. باید به این نکته نیز توجه داشته باشیم که نحوه پایان یافتن جنگ، مسئله بسیار مهمی است. اسرائیلی‌ها می‌خواستند، جنگ را طی ۳ روز تمام کنند، اما جنگ نه تنها تمام نشد، بلکه آنها با مشکل مواجه شدند و در نهایت آمدند و پای آمریکا را به میان کشیدند، رسماً از آمریکا خواستند، مسئولیتی را برعهده بگیرد و به ابزارهای غیرنظامی روی آوردند و این موضوع باید به عنوان یک پیامد جدی جنگ ۲۲ روزه مورد تأمل قرار گیرد.

ترجمی:

در خلال جنگ ۲۲ روزه، ۳ سطح از اهداف در خلال جنگ و با استناد به سخنان مقامات اسرائیل یا کسانی که در این حوزه برای تحلیل جنگ وارد می‌شدند، ارائه شد که اگر خوب به نقد این موارد بپردازیم، می‌بینیم، چیزی جز غیر منطقی بودن بازی اسرائیل و عدم حاکمیت عقلانیت ابزاری بر رفتار نظامی و امنیتی اسرائیل، از درون آن بیرون نمی‌آید و این برای کشوری که توان محدودی برای هزینه‌پردازی دارد، منطقی و قابل پذیرش نیست. ما نباید فکر کنیم، اسرائیل علی‌رغم این همه مستندات که شکست را برای آن قابل پیش‌بینی می‌کرد، تن به جنگ دیگری داده که باز مفتضح‌تر بشود و این نتایج را بگیرد. لذا باید براساس منطقی و دیدگاه اسرائیلی وارد تحلیل ماجرا بشویم.



بر این اساس ۳ فرض درباره هدف جنگ قابل طرح است که تقریباً آنها در یکدیگر ادغام می‌شوند. فرض اول در قالب هدف «حذف حماس توسط اسرائیل در جنگ ۲۲ روزه»، قابل طرح است، اما این هدف بدلیل احتمال عدم تحقق، به صورت رسمی از سوی مقامات اسرائیل اعلام نشد، اگرچه موردنظر و تعقیب این رژیم قرار داشت. در نقد این فرضیه می‌توان گفت، اسرائیل می‌دانست، حماس یک جنبش است و یک گروه شبه نظامی به آن تعبیری که تبلیغ می‌شود، نیست، پس چرا برای آن، فکری نکرد؟ آیا فکر می‌کرد، مجموعه نظامیانی که به چشم برهم زدنی، تبدیل به شهروندان عادی و معمولی می‌شوند، در این فرآیند آنقدر دچار وضعیت استیصال خواهند شد که ناگزیر به ابراز هویت اصلی‌شان شوند؟ این کار خیلی غیرمنطقی است و نباید از یک بازیگر حسابگر، انتظار توسل به آن را داشت.

فرضیه دوم اینکه برخی می‌گفتند، «تخریب توان نظامی حماس، هدف اسرائیل بوده است و حتی اسرائیل هم اعلام کرد که ما می‌خواهیم، مناطق همجوار غزه، یعنی شهرک‌های یهودی‌نشین را امن کنیم. بالطبع مهمترین راهکار تأمین امنیت شهرک‌های همجوار غزه، کشف و نابودی توان موشکی و نظامی حماس بود. اما در همین حد هم، قابل پیش‌بینی بود که هدف مذکور محقق نخواهد شد، چون کافی بود، پس از اعلام پیروزی اسرائیل در جنگ، یک موشک از غزه شلیک شود تا تمام رشته‌ها را پنبه کند، لذا این هم منطقی نیست.

اما درباره سطح سوم از اهداف احتمالی جنگ یا همان تخریب زیرساخت‌های غزه هم می‌توان گفت، با توجه به ارزیابی که پس از پایان جنگ یا در حین اتمام جنگ مطرح شد ۴ هزار عملیات هوایی تا روز بیستم جنگ به نوار غزه صورت گرفت که بر اثر آن، آنچه از زیرساخت‌های فلسطینی در ماه‌های پیش از جنگ باقی مانده بود را تقریباً تخریب کرده، یعنی به تعبیر دیگر هدف اسرائیل در قالب فرضیه سوم؛ تخریب زیرساخت‌هایی بود که حماس با استفاده از آنها، اعمال حکومت و حاکمیت می‌کرد. لذا به عقیده رژیم صهیونیستی با تخریب زیرساخت‌های مذکور، باید زمینه تداوم حضور حماس در غزه دچار اختلال می‌شد. چنانکه گفته شد هر کدام از این فرضها قابل نقد بوده و منطقی نیست که بازیگری که به دلیل فقدان عمق استراتژیک و ناتوانی در تحمل جنگ‌های بلندمدت، همواره پیش از تهاجم نتایج بالای ۹۰ درصدی را برای کار خود پیش‌بینی می‌کند، خود را درگیر چنین معادلات تقریباً ناشیانه‌ای کرده باشد، که چیزی جز ارتقای جایگاه مقاومت فلسطینی نخواهد داشت، لذا من بین اینها ارتباطی برقرار می‌کنم. عرض می‌کنم هدف نهایی جنگ، حذف حماس بود، که قطعاً پس از جنگ نیز همچنان در دستور کار قرار دارد، اما این یک

بهانه می‌خواست و یک ابزار. بهانه، تخریب توان نظامی حماس بود که به عقیده مقامات صهیونیستی می‌توانست مشروعیتی امنیتی برای تهاجم به غزه را فراهم کند. بهانه‌ای، برای تخریب تمام آن زیرساخت‌هایی که اسرائیل مدعی بود، حماس در آنجا تسلیحات ذخیره کرده یا نیروهای خود را سازماندهی می‌کند. ابزار این کار هم تخریب بود. همان تخریبی که به وسیله ۴ هزار سورتی بمباران هوایی صورت گرفت و تا حدود زیادی هم محقق شد. خوب از درون اینها می‌خواهیم نتیجه‌ای بگیریم، اما پیش از آن، لازم است بین نتایج و پیامدها تمایز قائل شویم، آنچه در سطح نتایج اتفاق افتاد، شکست اسرائیل در کوتاه مدت بود، چون اسرائیل حداقل براساس هدف اعلامی «ایمن کردن شهرک‌های همجوار و تخریب کامل توان نظامی حماس»، ناکام ماند. لذا براساس نتایج کوتاه‌مدت جنگ، اسرائیل، شکست خورده است و در همین فاصله زمانی، مقاومت و کشورهای حامی آن پیروز شدند. اما در بلندمدت یا به هنگام بحث از پیامدهای آتی جنگ ۲۲ روزه چطور؟ آیا می‌شود گفت که با توجه به محصور بودن مرزهای نوار غزه، حماس به راحتی و مانند تجربه حزب‌الله، می‌تواند، روی امکاناتی که توسط مجموعه کشورهای حمایت می‌کنند، تأمین می‌شود، حساب کند و زیرساخت‌های تخریب شده را دوباره بنا کند؟ این نشان می‌دهد، پروسه جنگ تمام نشده، بلکه فقط بعد نظامی‌اش پایان گرفته است، آیا اسرائیل اجازه می‌دهد که امکانات مالی، توان فنی و توان تکنولوژیک برای بازسازی غزه منتقل بشود و آنچه در واقع برای حزب‌الله پس از پایان جنگ ۳۳ روزه اتفاق افتاد، برای حماس در غزه هم اتفاق بیفتند؟ قطعاً خیر. پس اسرائیل چه خواهد کرد؟ پیش‌بینی بنده این است که اسرائیل اعطای امکانات فوق را مشروط به نبودن حماس و به صورت عملی‌تر و سیاسی‌تر، به پایان دوره قانونی حضور حماس مشروط خواهد کرد. به عبارت دیگر، براساس آن چه آنها پیش‌بینی می‌کنند، پس از آنکه جامعه فلسطینی یک سال مضیقه و محدودیت را تجربه کرد، دیگر حماس را انتخاب نمی‌کند، چون حضور حماس و انتخاب آن، به منزله ادامه بحران و تداوم مضایق مالی، اجتماعی و فرهنگی خواهد بود. لذا ناگزیر خواهند بود، از حماس بگذرند. بنابراین عرض بنده این است که در بلندمدت کلیه طرف‌هایی که از این جنگ نفع بردند، در صورتی که دچار انفعال شوند، تبدیل به متضررین این جنگ خواهند شد. این جریان و این جنگ یک پروسه است نه یک پروژه. این جنگ پروژه نبود که طی ۲۲ روز به سرانجام برسد، بلکه پروسه‌ای است که در یک مرحله با فاز نظامی شروع شده و در فازهای بعدی دنبال ارتقا سطح مطالبات و خروج آن مطالبات از دامنه توانمندیهای حماس است، لذا بر این اساس در پاسخ به سؤال بعد می‌توان گفت: آنچه اتفاق افتاد، غیر تخصصی شدن راهبرد سخت‌افزاری تأمین

امنیت در سطح احزاب اسرائیل است. به عبارت دیگر بین کارگزار و ایدئولوژی میانه و چپ، و راهبرد راستگرایانه تأمین امنیت- که همان حمله و تهاجم نظامی است- آمیزش برقرار شد. به همین دلیل هم لیکود، هم کادیما و هم حزب اسرائیل بیتنیو در این جریان، آرایی را که غیرقابل تصور بود، بدست آوردند. آنچه اتفاق افتاد، شاید به تعبیری غلبه جناح راست بر جریان میانه‌رو و بویژه چپ باشد، اما واقعیت این است که کادیما حزب دوم نشد، کادیما همچنان با یک کرسی اختلاف، خود را در اوج نگه داشته است. به عبارت دیگر جامعه اسرائیل نسبت به ضروری بودن توسل به راهبرد سخت‌افزاری به یک اجماع رسیده است، حداقل در حد فاصل پایان جنگ تا روشن شدن نتایج انتخابات. لذا تأثیری هم که در این حوزه گذاشته به نظر من می‌تواند، یک تأثیر دنباله‌دار باشد که بستگی به عملکردی دارد که طرف مقابل، یعنی طرف فلسطینی و آن مجموعه کشورهایی که در آن مقطع کوتاه مدت با مقاومت همراهی کردند، انجام می‌دهند. به نظر من، جهان اسلام و آن بخش از جامعه عربی که مدعی حمایت از حماس بودند، باید با هوشیاری تا پایان این پروسه، حمایت از مقاومت فلسطینی را پیگیری کنند.

سلطان‌شاهی:

حقیقتاً جنگ باعث شد مردم غزه، بدترین شرایط برای زندگی را پشت سر بگذارند؟ سؤال این است که آیا اوضاع خیلی سخت‌تر از این خواهد شد که روی گردانی مردم از مقاومت رخ دهد؟

ترحمی:

ببینید در طول جنگ، فلسطینی‌ها یک دشمن مشترک داشتند که به هیچ عنوان قابل مخفی کردن و تقلیل به سطح نیروهای خودی نبود. ارتش صهیونیستی دشمنی بود که از شکل یونیفرم تا توان نظامی‌اش همیشه یک حس وحدت را در میان فلسطینی‌ها ایجاد می‌کرد، اگرچه در این جنگ، شکاف داخلی میان گروه‌های فلسطینی حماس و فتح، تا حدودی قابل مشاهده بود. با این حال در طول جنگ، احساس خطر فلسطینی‌ها از جانب دشمن مشترک، نارضایتی‌ها و مطالبات پس از جنگ را به تعویق انداخت. اما بعد از اینکه جنگ تمام شد، اولین چیزی که در ذهن مردم فلسطین شکل گرفت، این بود که خوب ما با این ساختار تخریب شده نمی‌توانیم، ادامه دهیم و باید این مجموعه‌ها بازسازی شوند.

سلطان‌شاهی:

درست است که مردم، نه به عنوان یک جنبش، بلکه به عنوان یک دولت، از حماس انتظار دارند که وضعیت آنها را پس از جنگ سر و سامان دهد، ولی خوب این انتظار هم تا حدی، درست است. اما ما باید رفتار حماس بعد از جنگ را هم آسیب‌شناسی کنیم، چون از این بابت نگرانیم، چرا که در صورت عدم موفقیت حماس چه در کارآمدی و چه در مشروعیت، گزینه مقابل مردم فلسطین در غزه، باید بهتر از حماس باشد و بازگشت به شرایط قبل از پیروزی حماس امکانپذیر نیست. یعنی اگر شما بیایید بگویید که مردم خسته شدند و دیگر حماس را انتخاب نمی‌کنند، در اینجا باید گزینه‌ای بهتر از حماس وجود داشته باشد. در غیر این صورت، مردم برای دستیابی وضعیت بهتر، به دوران قبل از حماس که هم‌اکنون مطرود است، رجعت نمی‌کنند و از حماس با ویژگیهای کنونی حمایت می‌کنند.

خلاصه کلام اینکه، مردم فلسطین با سابقه مبارزاتی گروه‌های مختلف فلسطینی و ناکارآمدی کشورهای عربی در حل مشکلی به نام صهیونیسم در منطقه، با چشم و گوشی باز مراحل تعالی از یک مبارزه بلندمدت را طی می‌کنند و به این حد از آگاهی رسیده‌اند که پیروزی بر جریان صهیونیسم چه هزینه‌هایی دارد و باید از چه مسیری آن را تعقیب کنند.

ترجمی:

طرحی که اسرائیل تحمیل می‌کند، طرح مبتنی بر هزینه- فرصت است. عرض کردم، دیدگاه من براساس شناسایی و کشف مبانی تحلیل ماجرا از زاویه دید اسرائیل است نه براساس نگاه فلسطینی. در طرف فلسطینی شهادت، حذف فیزیکی به حساب نمی‌آید، لذا امتداد پیدا می‌کند، اما آنچه قابل مشاهده است، یعنی براساس آمار و تاریخی که در دهه‌های گذشته بارها و بارها اتفاق افتاده است، شما بالاخره بعد از پایان جنگ، یک غزه تخریب شده را دارید که اگر قبل از شروع جنگ در وضعیتی نسبتاً برابر با کرانه باختری قرار داشت، اکنون به مراتب پایین‌تر از کرانه است. لذا معتقدم ممکن است آرای حماس در انتخابات بعدی کمتر شود.

سلطان‌شاهی:

پس باید مشخص شود که جایگزین حماس چه گروهی است؟

پورحسن:

هدف اسرائیل هم، همین است، یعنی می‌خواهد فلسطینی‌ها را به سمتی ببرد که انتخابشان دیگر حماس نباشد.

سلطان‌شاهی:

بله، این هدف در لبنان هم بود، اما آیا موفق شد؟

ترحمی:

غزه با لبنان خیلی فرق دارد. در لبنان حامیان حزب‌الله توانستند مانع اتفاقات بسیاری بشوند اما در اینجا (غزه) بصورت برنامه‌ریزی شده و برخلاف تمایلات حامیان در حال انجام است. آنجا ساختارها بازسازی شد، کمک‌ها بلافاصله رسید، حتی در طول جنگ هم ادامه داشت و قطع نشد و اسراییلی‌ها به شکل روشنی به استیصال رسیدند، چون حامیان حزب‌الله، تجهیزات منتقل می‌کردند و حزب‌الله از توان آموزشی - عملیاتی برخوردار بود. علاوه بر این، جغرافیای لبنان، جغرافیای محصور نبوده و اسراییل هر چه تلاش کرد، مرزهای این کشور با سوریه را ببندد، موفق نشد. یعنی توان این کار وجود نداشت. اما در غزه چطور؟ لذا در این بعد من فکر می‌کنم، آنچه قابل پیش‌بینی است، این است که اسراییل به دنبال این نوع جنگ بود.

رضوی:

من فکر می‌کنم، یک نگرانی جدی باید نسبت به آینده این روند داشته باشیم. این طبیعی است. همان طور که حماس در سال ۲۰۰۶ هیچ سابقه منفی یا مثبتی در امر دولتمداری نداشت و این پاک بودن سابقه موجب شد انتخاب جالبی برای فلسطینی‌ها به نظر آید و موجب رأی ۶۰ درصدی آنها به حماس شد، الان به نظر من دیگر آن دوره برای حماس گذشته است، یعنی آنان امتحان خود را (خوب یا بد) پس داده‌اند و این بر می‌گردد به نظر و قضاوت فلسطینی‌ها، اما عاملی وجود دارد که به افکار فلسطینی‌ها در انتخابشان برای کمتر از یک سال دیگر که انتخابات، برگزار می‌شود، اضافه شده است. به نظر من اسراییلی‌ها از هم اکنون برای تغییر آراء فلسطینی‌ها، از حماس به فتح برنامه‌ریزی می‌کنند تا نتیجه انتخابات، پیروزی حماس نباشد. حال این که حماس چه تدابیری برای این امر اتخاذ کرده است، به ابتکارات حماس، به قدرت و شرایط تحمیلی از سوی اسراییلی‌ها بر حماس و منطقه و شرایطی که در آینده از جوانب متفاوت نسبت به قضیه پیش می‌آید، بر می‌گردد. طبیعتاً در این زمینه نگرانی‌های جدی‌ای وجود دارد.

اما اجازه بدهید، چند جمله کوتاه در مورد پیامدهای جنگ بگویم، با توجه به اینکه به ۲ محور منطقه‌ای اشاراتی شد، آنها را تکرار نمی‌کنم و فقط در بعد داخلی در ۲ محور امنیتی و سیاسی چند نکته قابل توجه است که به آنها اشاره می‌کنم.

پیامدهای این جنگ در بعد امنیتی - نظامی در داخل اسرائیل، مطرح شدن مجدد بحث بازدارندگی نظامی است که اسرائیل به دنبال تحقق آن بوده که به نظر من موفق هم نبود. در جنگ ۳۳ روزه یک سری اهداف را صراحتاً اعلام کردند و گفتند عقب نشانیدن حزب‌الله به پشت رود لیطانی و آزادی اسرای اسرائیلی در بند حزب‌الله اهداف اسرائیل را در این جنگ تشکیل می‌دهند، اما در این جنگ از ترس عدم تحقق، هیچ هدفی را صراحتاً مشخص نکردند که ملاحظه کردیم، آنها در اهداف غیر اعلامی و پنهانی خود هم توانستند به نتیجه برسند. علاوه بر اینها:

- در تأمین امنیت اطراف نوارغزه، اسرائیل با شکست مواجه شد.
- پدیده فرار از خدمت را شاهد بودیم که تا حدی تشدید شده بود.
- بحث تجدیدنظر در استراتژی نظامی که از جنگ ۳۳ روزه شروع شده بود، همچنان ادامه دارد و جدی است.

- موضوع استفاده از سلاح اتمی علیه نوارغزه که از سوی لیبرمن به آن اشاره شده بود به نظرم یکی از پیامدهایی است که در جنگ ۳۳ روزه مشابه آن را نداشتیم.

- لزوم جنگ در چند جبهه، در این جنگ احساس شد، یعنی از یک سو درگیر جنگ در نوارغزه بودند و از سوی دیگر کاتیوشاهایی هم از جنوب لبنان - فارغ از منشأ آن - به اسرائیل شلیک می‌شد، تیراندازی‌هایی هم به صورت پراکنده از سوی سوریه و اردن به سمت اسرائیلی‌ها می‌شد. اینها باعث شد، این احساس نگرانی فراگیر یا احتمال جنگ در چند جبهه در آینده به وجود آید که از جمله پیامدهای نظامی این جنگ است و انتقادی که سیاستمداران اسرائیلی از نیروهای اطلاعاتی و امنیتی این رژیم داشتند، این بود که شما می‌گفتید، مثلاً ما با نابودی این چند صد هدف طی چند روز به نتیجه می‌رسیم، ولی این طور نشد. این هم یکی از پیامدهای نظامی این جنگ بود.

در بُعد سیاسی به نظر می‌رسد، براساس مطالب منتشر شده توسط خود اسرائیلی‌ها، منافع ملی آنها به سمت منافع حزبی تقلیل پیدا کرده است.

در بحث شکاف عربی - یهودی، علی‌رغم اینکه جنگ موجب اتحاد جوامع و ملت‌ها می‌شود، این قاعده در اسرائیل صدق نمی‌کند، چون باعث شد، در سطوح بالای حزبی و سیاسی، پیشنهادهایی که از سوی لیبرمن و چند حزب دیگر، دال بر سلب صلاحیت از ۲ حزب عربی، به خاطر مواضعی که طی این

جنگ گرفتند، ارائه شود. در سطح مردمی هم تعمیق شکاف را داریم، یعنی ابطال قاعده «جنگ باعث اتحاد هر ملتی می‌شود». دلیل بروز این نتیجه نیز به این موضوع بر می‌گردد که کل ساکنین اراضی اشغالی ۱۹۴۸، در حقیقت یک ملت واحد نیستند و روند ملت‌سازی در آن طی نشده است.

همچنین ترس از تعقیب قضایی سران رژیم صهیونیستی به عنوان جنایتکار جنگی، از دیگر پیامدهاست که در جنگ ۳۳ روزه ما این موضوع را نداشتیم. بروز تردید جدی در توانایی ابومازن نیز قابل اشاره است چون نتوانست نه در جناح سازش مهره مؤثری باشد و نه به حماس بیوندد.

در مباحث اجتماعی - اقتصادی هم شاهد پیامدهای متعددی بودیم، بویژه در بحث اقتصاد ما خسارت ۲ میلیارد دلاری وارد بر فلسطینی‌ها را شاهدیم. در طرف اسرائیلی هم آنها در ابتدا ۸۰۰ میلیون شیکل به عنوان هزینه برای جنگ در نظر گرفته بودند، ولی این هزینه در عرض چند روز تمام شد و درخواست بودجه اضافه کردند، این هم یکی از خسارات وارده بر اسرائیلی‌هاست.

سلطان‌شاهی:

این جنگ برای اسرائیلی‌ها چقدر هزینه داشت؟

رضوی:

براساس برآورد خود اسرائیلی‌ها روزی ۱۰۰ میلیون شیکل هزینه داشت.

سلطان‌شاهی:

- این میزان که شما گفتید، فقط هزینه نظامی بود.

رضوی:

- بله فقط هزینه نظامی.

ترحمی:

آماري منتشر شده که عنوان می‌کند، ۱/۲۰۰ میلیون دلار یا ۶ میلیارد شیکل که البته این آمار تا روز هجدهم یا نوزدهم جنگ بود. و علاوه بر آن، باید به تعطیل شدن کار در آن مناطق و متعهد بودن دولت به پرداخت حقوق به کارگرانی که هیچگونه فعالیت اقتصادی انجام نداده بودند نیز توجه داشت.

سلطان‌شاهی:

برآورد حماس از خسارات فلسطینی‌ها، ۲ میلیارد و چهارصد میلیون دلار بوده است.

رضوی:

مرکز آمار فلسطین ۱/۹ میلیارد دلار اعلام کرده است که همان حدود ۲ میلیارد دلار می شود. در مورد ناامنی نیز خبری داشتیم مبنی بر اینکه صاحبان سوپر مارکت‌های بزرگ‌تر اعلام می‌کردند، در این مدت خریدهای تلفنی آنها خیلی بیشتر از خریدهای حضوری شده است. از این جهت می‌توانیم، بگوییم خسارت‌های اقتصادی وارد بر اسرائیل، بیشتر غیرمستقیم بوده و خسارت مستقیم، ناشی از پرتاب موشک بوده است.

– حالا به سناریوها و راهبردهای قابل طرح برای آینده غزه می‌پردازیم. البته سناریوهای هر دو طرف مدنظر ماست، هم مقاومت و هم اسرائیلی‌ها و طرفداران‌شان. اگر غیر از این، تقسیم‌بندی دیگری هم مدنظر شماست، بفرمایید.

رویوران:

مهمترین نکته این است که نباید از عوامل و پارامترهایی که در تبدیل جنبش حماس از سازمان به یک جنبش فراگیر مردمی و دارای اقتدار تأثیر داشته و همین عوامل در تجربه حزب‌الله نیز بی‌تأثیر نبوده‌اند، غفلت کنیم چون این عوامل فرآیندی بودند که باعث شدند، تقابل یا فاصله بین مردم و حماس کمتر شود. این فاصله‌ها باید همچنان کمتر شوند، چه در بعد سیاسی و چه در بعد اجتماعی.

نکته دیگر، مسئله مربوط به بازسازی و سازندگی و کمک به خانواده‌های شهیداست. ما در لبنان شاهد بودیم، مؤسساتی چون الشهدید که کارشان عمدتاً خدمات‌رسانی به مردم بود، این کار را انجام دادند و به نظر می‌رسد، باید با توجه بیشتری این حرکت در غزه ادامه پیدا کند، هر چند که غزه هنوز در محاصره و مرز رفح بسته است، ولی این موضوع که در لبنان نتیجه مثبت داد، در غزه هم باید به نوعی انجام شود و حتی فعالیت این نوع مؤسسات بیشتر شود تا آن روندی که آقای ترحمی اشاره کردند، به منصفه ظهور نرسد یا دست‌کم، در طول زمان، روند جدایی حکومت از مردم را به دلیل عدم رسیدگی به مشکلات آنها تقویت نکند.

اولویت حماس در بحث راهبردها باید نزدیک شدن به مردم به لحاظ اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و تأمین مایحتاج آنها و ترمیم خسارت‌های وارده باشد. یعنی جبران خسارت‌های مالی و انسانی و در کنار آن، تقویت بنیه نظامی جنبش حماس باید مورد توجه جدی قرار بگیرد. اگر در گذشته فرض بر این بود که تا پیش از این حماس می‌توانست، دهها یا صدها موشک شلیک کند، اکنون باید این میزان و تعداد نه تنها حفظ که بیشتر هم شود، به گونه‌ای که اگر در جنگ ۲۲ روزه فرض کنیم، جنبش حماس در برآوردهای خود برای ۳۰ روز جنگ موشک ذخیره داشت، الان باید حداقل به دو برابر آن ظرفیت برسد. همچنین ایجاد

زیرساخت‌های اقتصادی و مرمت منازل مسکونی و ساختمانهایی که وجود داشته و تخریب شده‌اند، توسط مؤسسات خدمات‌رسانی نظیر الشهید، جهادسازندگی و کمیته امداد، ضروری است.

رضوی:

در بحث سناریوها نیز لطفاً بفرمایید، حماس برای آینده و رفتار با اسرائیلی‌ها از چه سناریوهایی اصلی و فرعی استفاده می‌کند.

قرحمی:

براساس تحلیل‌هایی که در مورد جنگ انجام شده‌اند، می‌خواهم سناریوهای طراحی شده از طرف اسرائیل را مطرح کنم، اگر ما فرض کنیم، هدف اسرائیل تخریب توان نظامی حماس بوده، پس بزرگترین هدف حامیان حماس پس از پایان جنگ نیز «ترمیم توان نظامی» حماس خواهد بود اما مشکلی که اینجا وجود دارد این است که ما گویی غافل از این بودیم که اولاً مرزهای غزه کنترل شده‌اند و نمی‌توان کمک‌رسانی کرد و ثانیاً تمام طرفهایی که در کوتاه‌مدت، خود را حامی اسرائیل نشان داده یا در قبالتش در جنگ ۲۲ روزه سکوت کرده بودند، اکنون کمک نمی‌کنند، برخلاف آنچه در جنگ ۳۳ روزه اتفاق افتاد. در جنگ ۳۳ روزه جهان عرب به دلیل اینکه این اتفاق برای اولین بار رخ داده بود، هم شوکه شد، هم ناگزیر به همراهی، اگرچه در همان هنگام نیز یکی دو حرکت در مذمت حزب‌الله شنیده شد، اما در پایان جنگ همین کشورها خودشان را شریک پیروزی خوانده و آنرا پیروزی یک جنبش عربی یا یک جنبش ملی دانستند اما در مورد غزه و جنگ ۲۲ روزه این اتفاق نیفتاد. بعد از جنگ غزه، هیچ کس نیامد احسنت و مرجباً بگوید، حداقل از جهان عرب یا از آن سطحی که با این جنگ مخالفت کردند. لذا به اعتقاد بنده از آنجا که این تحولات یک پروسه است، ما باید پروژه‌هایی عملی را برای هر مقطع از این پروسه تعریف کنیم. ایجاد نهادی مانند جهاد سازندگی در غزه دقیقاً همان کاری است که باید انجام شود، ولی چطور می‌توان، این نهاد را به یک منبع قدرت متصل کرد؟ به عبارت دیگر در زمینه نهادسازی در غزه، می‌توان اقدام کرد چرا که نه تنها حماس همچنان وجاهت سابق را حفظ کرده، بلکه آن را ارتقاء هم داده است، اگرچه تنها یک ماه یا چند هفته دیگر می‌تواند، زیر سایه این پیروزی استراحت کند، اما برای تداوم این پیروزی، باید حامیان حماس، ارتباط نهادهای فلسطینی با نهادهای بین‌المللی و منابع کمک‌دهنده را برقرار کنند و این خیلی سخت است. حامیان رژیم صهیونیستی خواهند کوشید اجازه ندهند جنگی که در کوتاه مدت برای اسرائیل واقعاً شکست بوده، در بلندمدت هم تبدیل به یک شکست شده و یک فاجعه را

برای اسرائیل ایجاد کند. اگر بتوان این ارتباط را بین این دو گسست، یعنی گسست امکانات و گسست حمایت‌ها، برقرار کرد، حماس در آینده نیز قطعاً موفق خواهد شد.

روبوران:

نکته‌ای که باید به آن اشاره کنم، اینکه راهبرد اسرائیل این است که وضع موجود را به آتش‌بس بکشاند و با ابزارهای کنترلی حفظ کند. به هر حال برنامه‌ریزی اسرائیل این بود که توان نظامی حماس را تضعیف کند، که در ابعادی موفق هم بود و دلیلش هم این است که اجازه نمی‌دهد این شرایط به نوعی بازسازی شود. لذا ۳ محور وجود دارد؛ «بازسازی»، «کنترل سیاسی حماس از طریق به میان کشیدن بحث آشتی ملی» و «جلوگیری از بازسازی توان نظامی با تشدید کنترل مرزها و جلوگیری از ورود هرگونه کالایی که در فرآیند موشک‌سازی استفاده می‌شود». قطعاً تمام راهبردهای حماس باید در جهت معکوس راهبردهای اسرائیل قرار گیرد، یعنی حماسی‌ها در بعد بازسازی باید به دنبال این باشند که همان‌طور که حماس قبلاً قهرمان نظامی بود، قهرمان بازسازی هم بشود، همان‌طور که در لبنان در مورد حزب‌الله اتفاق افتاد، در حال حاضر برای جلوگیری از این امر، در مورد بازسازی، سناریوهای مختلفی از بازسازی توسط ناتو گرفته تا اتحادیه عرب تا ابومازن، در حال مطرح شدن است.

در بعد کنترل سیاسی حماس نیز بحث آشتی ملی و لزوم بازسازی ساف مطرح شده است. همه اینها در این چارچوب مطرح می‌شود، که حماس بخشی از یک کل شود نه اینکه هویتی تعیین کننده داشته باشد. اینها عملاً ابزارهای کنترل اسرائیلی و نقطه اتکای طرفداران سازش است.

در بحث نظامی هم، اکنون مصر همکاری کاملی با ژنرال‌های آمریکایی برای کنترل فرآیند ورود سلاح از شبه جزیره سینا به نوارغزه دارد. اسرائیل هم از مفاد موافقتنامه کمپ‌دیوید کوتاه آمده و اجازه داده است که مصر نیروهای بیشتری را در مرزهای خود مستقر کند. این در حالی است که اسرائیل این طرف گذرگاهها را همچنان بمباران می‌کند و در بحث بازگشایی گذرگاهها به این بهانه که ۲۰ درصد کالاهایی که از گذرگاه‌ها عبور می‌کنند، در فرآیند ساخت موشک دخالت دارند، از گشودن گذرگاه‌ها طفره می‌رود. همه اینها نشان می‌دهد که اسرائیل تصمیم قطعی دارد، جلو بازگست به وضعیت سابق را بگیرد و حماس باید تمام راهبردهایش را در جهت مقابله با این سیاست تعریف کند.

زارع فکری:

سناریو اسرائیلی‌ها برای غزه، این بود که با حذف سلطه حماس - چون آنها می‌دانستند، که جنبش حماس را نمی‌توانند از بین ببرند، لذا دنبال حذف سلطه آن بودند - نوارغزه و کرانه باختری را یک جا در

اختیار تشکیلات قرار دهند. با توجه به اتمام دوره ابومازن، برای یکسره کردن وضعیت داخلی فلسطین، چنین سناریویی را تدارک دیده بودند، اما با توجه به طولانی شدن جنگ و عدم موفقیت، همان طور که گروه‌های مختلف مطرح کردند، سناریو تغییر کرد، مثلاً جان بولتون اعلام کرد، ما باید به جای بحث درباره تشکیل یک یا ۲ کشور، به دنبال طرح حاکمیت ۳ گانه باشیم، یعنی مجدداً کرانه باختری در اختیار اردن، غزه در اختیار مصر و سرزمین‌های اشغالی ۴۸ در اختیار اسرائیلی‌ها قرار گیرد. در چند مورد هم دیدیم همین مسئله را خود اسرائیلی‌ها مطرح کرده بودند. با توجه به وضعیت مصر و اردن و وضعیت داخلی رژیم صهیونیستی، به نظر نمی‌رسد که این سناریو هم بتواند محقق شود و قطعاً نه تشکیلات منهای مقاومت، نه رژیم صهیونیستی و نه مصر و اردن سلطه‌ای نخواهند داشت و تنها گزینه پیش‌رو، پیروزی مقاومت است. البته یک نکته ظریف اینجا وجود دارد. مقاومت را نباید به حماس محدود کنیم و این پیروزی را باید پیروزی مقاومت بدانیم نه فقط پیروزی حماس. نگرانی‌هایی که در ارتباط با حماس مطرح می‌شوند، نمی‌توانند نگاه ما در مورد نتایج جنگ را تغییر دهند. فتح هم زمانی همین مسائل برایش پیش آمد و به جایی رسید که منفعل شد، اما آیا مقاومت فلسطینی از بین رفت؟ بالطبع نه. جنبش‌هایی قویتر، گسترده‌تر و عمیق‌تر از آن، با توجه به پیش‌بینی‌های جهان اسلام شکل گرفتند و به اعتقاد من بر فرض هم اگر یک سری فشارها بتواند در غزه جواب بدهد و جنبش حماس منفعل شود، باز گروه‌های دیگری با قدرت بیشتر ظهور خواهند کرد و مقاومت، با شدت بیشتری ادامه پیدا خواهد کرد.

با توجه به بحثی که در موضوع پیامدها عرض کردم، به نظر می‌رسد تعمیق شکاف بین جبهه مقاومت و جبهه حامی صهیونیسم در منطقه و جهان همین طور ادامه پیدا کند و راهی جز این باقی نمی‌ماند، البته صهیونیست‌ها دنبال سناریو سیاسی خود یعنی اعمال فشار بر حماس و ادامه تلاش برای حفظ تشکیلات خودگردان خواهند بود، اما این فشارها به نتیجه نخواهند رسید و همین مسئله، بروز جنگ را اجتناب ناپذیر می‌کند. فکر می‌کنم، جنگ ۲۲ روزه، مرحله اول جنگ نظامی رسمی بود که حماس در آن، به پیروزی رسید و نتایج آن هم مشخص است، اما قطعاً این روند در جبهه‌های سیاسی و اقتصادی ادامه پیدا می‌کند و پس از به بن‌بست رسیدن تلاشها، مجدداً در جبهه نظامی دنبال خواهد شد. این طور نیست که این روند به پایان برسد، بلکه استمرار خواهد داشت، البته بین ۲ جبهه مقاومت و حامیان صهیونیسم، نه فقط بین رژیم صهیونیستی و نوار غزه. این جنگ در میان ملت‌ها نیز در سطوح مختلف خود را نمایان می‌سازد، یک جا در تظاهرات، یک جا در حمایت اقتصادی، یک جا در حمایت نظامی.

سروش نژاد:

به نظر من، مهمترین و اصلی‌ترین سناریو ممکن که وقوع آن، خیلی هم محتمل است، با توجه به وضعیتی که جنگ داشته، این خواهد بود که بخواهند حماس را به سمت وضعیتی بکشانند که قبلاً در موردش بحث کردیم، یعنی حماس را به شکلی وارد روند فتح کنند یا به تعبیر بهتر، حماس را به سمت روند تعطیل شدن بکشانند، به نظر می‌رسد این محتمل‌ترین سناریو ممکن است، چون نتیجه‌ای که این جنگ و جنگ ۳۳ روزه داشت، نظریه‌پردازان اسرائیلی را به این سمت کشاند که راه دیگری را دنبال کنند. اکنون تکلیف این جنگ مشخص شده و تکرار و پیگیری این گزینه درست به نظر نمی‌آید، بنابراین باید مسیرهای دیگری را برای حل مسئله در نظر گرفت. طبیعتاً از طرف اسرائیلی‌ها و آمریکایی‌ها پیگیری این سناریو محتمل است و ممکن است این کار با کمک عربستان و مصر و ترکیه انجام شود و همین الان هم به عبارتی کلید آن زده شده، یعنی می‌خواهند حماس به سمتی پیش برود که اولاً هزینه‌های ایجاد شده بر اثر جنگ را برای حماس بسیار بزرگ نشان دهند، در حالی که همان طور که عنوان شد، راهی برای کمک‌رسانی وجود ندارد و اگر هم وجود داشته باشد آنها نمی‌گذارند، یعنی نمی‌گذارند حماس دوباره خود را به یک وضعیت مناسب برساند و نهایتاً حماس بین گزینه بد و بدتر قرار می‌گیرد که اصطلاحاً مجبور است، بد را انتخاب کند و به سمت مذاکره و گفت‌وگو برود. متأسفانه به نظر من در میان برخی از اعضای حماس چنین خمیرمایه‌ای وجود دارد و به دنبال آنند که چنین اتفاقی رخ بدهد، هر چند ممکن است در حال حاضر ضعیف باشد. این در حالی است که فضای جنگ ۲۲ روزه، قاعدتاً باید حماسی‌ها را به سمتی ببرد که به دنبال حامی اصلی و نهایی خود در این مرحله حساس باشند و بدانند چگونه و توسط چه جریانی حمایت از آنها صورت می‌گیرد اما چون بازی سیاسی است، ممکن است، چنین اشتباهی را حماس مرتکب شود و صحبت‌هایی هم که شده حاکی از این است، که دریچه‌هایی برای روی آوردن به این گزینه باز است. این موضوع، بسیار خطرناک است، یعنی اگر چنین اتفاقی رخ دهد، می‌توان گفت، فضای مقاومت را مدتها دچار مشکل و بحران می‌کند؛ اتفاقی که در گذشته در فتح رخ داد. فتح هم در سالهای اولیه‌اش یک جنبش تمام عیار بود و در جامعه فلسطین طرفداران زیادی داشت، اما آرام آرام به این سمت کشیده یا کشانده شد.

پورحسن:

سناریویی که من می‌خواهم به آن اشاره کنم، به ایران مربوط می‌شود. چون همه حوادث آینده به حماس و نوارغزه و داخل این منطقه ختم نمی‌شود. بحث از نیرویی است که آن را رسماً حمایت کرده و این موضوعی است که در مباحث آینده، نباید آن را از نظر دور داشته باشیم، واکنش در مقابل ایران آنگونه که در روزهای پایان جنگ ۲۲ روزه مشاهده کردیم، نوعی سکوت موقتی بود، یعنی ما شاهد یک تحرک خاص



در قبال ایران نبودیم، اما این وضعیت پایدار نیست و همان‌طور که در مورد نوارغزه برنامه‌ریزی شده، باید بدانیم در مورد حامیان حماس هم سناریوهایی مطرح است. صف‌آرایی که در پیرامون گفتمانهای سازش و مقاومت در منطقه بویژه پس از جنگ ۲۲ روزه ایجاد شده، در آینده حول موضوعات دیگری مانند فعالیت‌های هسته‌ای ایران، منجم‌تر خواهند شد. سیاست‌های جدید دولت باراک اوباما بویژه استراتژی «قدرت هوشمند» و برخی تحولات منطقه‌ای، احتمال متمرکز شدن بر ایران را تقویت می‌کند.

زارع فکری:

از نظر صهیونیسم بین‌الملل، جنگ‌های ۳۳ و ۲۲ روزه مقدمه برخورد با ایران به عنوان محور جبهه مقاومت بودند و در حال حاضر نیز ضمن آنکه زمینه برخورد نظامی وجود دارد، برخورد در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و... با شدت ادامه دارد.

رضوی:

اجازه می‌خواهم به کابینه آتی اسرائیل بپردازیم. با توجه به نتیجه انتخابات، هر شخصی که مأمور تشکیل کابینه شود چه نتانیاها و چه لیونی، ناگزیر است از امثال لیبرمن و شاس استفاده کند. کابینه هم تا حدی می‌شود، کابینه راست‌گرایان با اشتراکات عمده‌ای که با هم دارند. با این فرض می‌خواهیم تأثیر این کابینه راستگرا را بر آینده نوارغزه تحت سیطره حماس بررسی کنیم.

رویوران:

من ۲ موضوع را مطرح می‌کنم، اول اینکه کابینه باید ائتلافی باشد، حال چه کادیم‌ها در رأس قرار گیرد، چه لیکود، یعنی هر دو شرایط مشابهی دارند، اگرچه فرصت‌هایشان متفاوت است و این ائتلاف معمولاً یک نوع شکنندگی سیاسی و ضعف در فرآیند تصمیم‌گیری سیاسی به همراه خودش خواهد داشت که در نهایت نیروهایی که متمایل به سازش در آینده‌اند، قادر به تصمیم‌گیری قطعی نیستند. یعنی این مسئله، نیروهای سازشکار را تضعیف می‌کند و فرصت‌هایی را برای نیروهای مقاومت بوجود می‌آورد و مقاومت را به عنوان تنها راهکار تقویت می‌کند. چون سازش با این شرایط و در وضعیت شکنندگی ائتلاف‌ها در اسرائیل نمی‌تواند پا بگیرد.

موضوع دیگری که وجود دارد، این است که اساساً انتخابات در هر کشوری، وقتی به راست‌گرایش پیدا کند، تنش و تضاد تشدید می‌شود و من تصور می‌کنم، احتمال جنگ را در آینده خیلی تقویت خواهد کرد.

به هر حال در تشدید تضاد، جنگ یک نتیجه طبیعی است و حتی احتمال گسترش دامنه جنگ از محدوده غزه به محدوده‌های دیگر هم می‌تواند به عنوان یک گزینه و یک احتمال مطرح شود. لذا آینده تأثیر شرایط جدید اسراییل بر غزه یکی افزایش تنش و دیگری تضعیف نیروهای سازش فلسطینی به دلیل عدم همراهی دولت ائتلافی اسراییل است.

زارع فکری:

من فکر می‌کنم، عملکرد رژیم صهیونیستی در گذشته، نشان می‌دهد که نظام حزبی داخلی، بر سیاست خارجی این رژیم، تأثیر زیادی ندارد. اگر به نظام حزبی داخلی این رژیم، توجه کنیم، ملاحظه می‌کنیم، جنگ‌های بزرگ رژیم صهیونیستی مانند جنگ‌های ۱۹۴۸، ۱۹۵۶، ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ همگی توسط حزب کارگر و جنگ‌های ۳۳ روزه و ۲۲ روزه توسط کادیمای میانه‌رو و تحت فرماندهی رهبران حزب کارگر یعنی پرتس و باراک صورت گرفته‌اند و صلح‌های بزرگ این رژیم مثل کمپ دیوید اول و عقب‌نشینی از نوارغزه، توسط لیکود و رهبران آن یعنی بگین و شارون رخ داده‌اند، آن هم شارون لیکودی نه شارون کادیمایی. لذا من اعتقاد دارم که نظام حزبی داخلی رژیم صهیونیستی بر جنگ یا دیگر سیاست‌های خارجی این رژیم، تأثیرگذار باشد. اینها مصارف داخلی دارد، مثلاً نتیجه جنگ غزه و رشد راستگرایی در جامعه صهیونیستی، می‌تواند تأثیر روی مطالبات امنیتی مردم داشته باشد. علاوه بر آن، آرایش‌های سیاسی در رژیم صهیونیستی، ثبات ندارند که بخواهند تصمیم‌گیرنده باشند. ثبات عامل تصمیم‌گیری است، در حالی که در ۲ دهه اخیر، یعنی از اواخر دهه ۸۰ قرن گذشته میلادی، هیچ دولت اسراییلی را نداشتیم که بتواند دوره ۴ ساله‌اش را کامل کند، لذا آرایش سیاسی مستحکمی وجود ندارد که بتواند، تصمیم‌گیرنده باشد. به اعتقاد من، آینده نوارغزه، دقیقاً با نحوه برخورد ۲ جبهه بین‌المللی مقاومت و حامیان صهیونیسم مرتبط است. از یک سو، تصمیمات صهیونیسم بین‌الملل با توجه به شرایط موجود و در سوی دیگر، نحوه برخورد جبهه مقاومت و نحوه حمایت بین‌المللی از این جبهه، وضعیت نوارغزه، منطقه و حتی بخشهای بزرگی از جهان را رقم خواهد زد.

رضوی:

بسیار به هر حال کابینه آینده اسراییلی‌ها حداقل با کابینه کنونی اسراییل تفاوت دارد، یعنی وقتی راستگراها باشند، سیاست هایشان با سیاستهای کنونی اسراییل تفاوت دارد.

زارع فکری:

معلوم نیست، باید شرایط آن زمان را دید، شما ببینید! کادیمبا با شعار میانه‌روی تأسیس شد. کسانی در داخل لیکود با خروج از غزه مخالفت کردند، لذا شارون کادیمبا را تشکیل داد تا طرح الحاق شهرکها در کرانه‌باختری را اجرا کند، یعنی میانه‌روی را ادامه بدهد اما بزرگترین و طولانی‌ترین جنگ‌های اسرائیلی‌ها، یعنی جنگ ۳۳ روزه و ۲۲ روزه در زمان میانه‌روها حادث شد. این طور نیست که بگوییم، چون کسانی به نام راست آمده‌اند، پس جنگ می‌شود و اگر کسانی به نام چپ یا میانه بیایند، پس جنگ نمی‌شود. این دقیقاً به وضعیت و تصمیمات ۲ جبهه‌ای که برخی از تصمیم‌گیرندگانشان خارج از مناطق اشغالی حضور دارند، ارتباط دارد.

صفتاج:

بافت سیاسی حاکم بر اسرائیل به گونه‌ای است که هم احزاب راستگرا، هم احزاب چپگرا، هم احزاب مذهبی و حتی احزابی که گرایش سوسیالیستی دارند، روی یک نکته اتفاق نظر دارند و آن، هویت اسرائیل، سرزمین توراتی اسرائیل و هویت یهودی اسرائیل است. لذا نمی‌توان گفت، اگر لیکود بیاید، وضعیت تغییر خواهد کرد. در حال حاضر، معضل و مشکل اسرائیل، بحث هویت است. بحث مقابله با این چالش، به حدی جدی است که همه احزاب و گروهها در مورد آن اتفاق نظر دارند، اما آرایش سیاسی بوجود آمده می‌تواند، یک امکان را در اختیار طرف مقابل قرار دهد و آن اینکه ائتلافی که تشکیل می‌شود، حال چه لیکودی باشد، چه کادیمایی، ائتلافی بسیار شکننده‌ای است. ما بهترین وضعیت ائتلاف در اسرائیل را در دوره شامیر و رابین شاهد بودیم که پست نخست‌وزیری میان شامیر و رابین تقسیم شد. می‌خواهم بگویم، بهترین وضعیت، آن دوره بود. در حال حاضر وضعیت حاکم و آراء موجود، بیانگر این است که این ائتلاف، شکننده است و این آرایش سیاسی استیصال اسرائیل را بیشتر می‌کند که به نظر بنده فرصت خوبی است. مقاومت باید در راهبردها، روش‌ها و تاکتیک‌ها، برنامه‌ها و راهکارهایی که در نظر گرفته، از این فرصت استفاده کند. چون این ائتلاف شکننده بوده و هر لحظه ممکن است، جریانی مثل شاس یا اسرائیل‌بیتنیو به خاطر حفظ منافع‌شان از ائتلاف خارج شوند و وضعیت شکنندگی را بیشتر کنند.

سروش‌نژاد:

دوستان به نکته‌هایی اشاره کردند. سیاست‌ها و وضعیت انتخابات در اسرائیل ممکن است به صورت جزئی روی احزاب تأثیراتی داشته باشند و همچنین روی غزه، اما چون حماس حداقل در منطقه به عنوان

گزینه مقاومت مطرح است، بنابراین تصمیمات در موردش باید کلان‌تر از این قضیه گرفته شود، یعنی کلان‌تر از نتانياهو، لیونی و پرز باشد. اساساً اگر آنها می‌توانستند، در مورد غزه تصمیم بگیرند، شاید راحت‌تر و جور دیگر می‌شد قضیه را پیش‌بینی کرد، اما چون تصمیم گیرنده نهایی نیستند، بنابراین پست نخست‌وزیری در دست کارگر، لیکود یا کادیمما باشد، اوضاع هیچ تفاوتی نمی‌کند. انتخابات انجام می‌شد یا نمی‌شد، برخوردشان با حماس چیزی غیر از این سناریویی که محتمل است و گفتم، نخواهد بود. یعنی حماس را به سمت تضعیف شدن پیش می‌برند و نتانياهو هم اگر بیاید این سناریو را دنبال می‌کند اما مقداری خشن‌تر و با فشار بیشتر، ولی اگر لیونی بیاید، یا باراک می‌آید، شاید همین مقوله به نوع دیگری مطرح می‌شد اگر لیونی بیاید، بنابراین تأثیر خاصی نمی‌تواند داشته باشد.

سلطان‌شاهی:

سیدحسین نصرالله می‌گوید، حضور هر یک از این احزاب، هیچ تفاوتی برای ما ندارد. آنجا که جامعه صهیونیستی باید اقدام کند، تصمیم می‌گیرد و اقدام می‌کند و فرقی نمی‌کند، راستگرا باشد یا چپ‌گرا یا میانه‌رو. اینها هیچ تفاوتی در اصل ندارند که تا حدی تأیید سخنان شماس است. ایشان می‌گویند، تنها تفاوتی که این دولت با دولت‌های دیگر دارد، این است که دولت‌های پیشین، همگی شکستی را از مقاومت متحمل شده‌اند، جز لیبرمن که این هم اگر بیاید و ضربه‌ای از مقاومت دریافت کند، می‌شود مثل بقیه دولت‌ها.

پورحسن:

مسئله بسیار مهم درباره دولت سی و دوم اسرائیل این است که چون در دولت اسرائیل، افراد مقتدری وجود ندارند و به قول معروف عصر شخصیت‌های درجه یک پایان یافته است و هم‌اکنون افراد درجه ۲ و ۳ زمام امور را در دست دارند، بنابراین، توانایی اتخاذ تصمیمات مهم نیز توسط آنها وجود ندارد. از طرف دیگر همین وضعیت را در مورد تشکیلات خودگردان فلسطین نیز شاهدیم، زیرا در آنجا نیز افرادی مانند محمود عباس دارای اقتدار نیستند و تصمیمات آنها برای بقیه الزام‌آور نیست. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که در دولت آینده اسرائیل امکان تغییرات اساسی وجود ندارد و اگر تغییر اولویت سیاست خارجی دولت باراک اوباما در قبال مسئله فلسطین و توجه بیشتر به جنوب آسیا را نیز به این تحلیل اضافه کنیم، آنگاه امکان تغییر در قبال مسائلی مانند روند صلح با روی کار آمدن دولت جدید اسرائیل بسیار کاهش خواهد یافت.

ترجمی:

نکته‌ای که باید مورد توجه قرار گیرد این است که طی ۴ سال آینده، ۲ دولت فلسطینی و اسرائیلی با هم تقارن پیدا خواهند کرد، یعنی سال دوم کابینه سی و دوم اسرائیل با سال اول کابینه فلسطینی همزمان می‌شود که سه سال از این فضا در تقارن خواهد گذشت، لذا توجه به نتیجه انتخابات در هر ۲ سطح فلسطینی و اسرائیلی الزامی است. ۳ بازیگر مطرح در اینجا وجود دارند که ۴ احتمال را می‌شود برای آنها در نظر گرفت. نخست اینکه فرض کنیم، در طرف اسرائیلی، حزب کادیما قدرت را بدست بگیرد و در طرف فلسطینی، فتح یا حماس تعدیل یا تضعیف شده. این حالت یکی از بهترین حالات برای طرف اسرائیلی است، چرا که در این وضعیت، گزاره سازش قویتر از گزاره مقاومت بوده و در هر ۲ سطح دنبال خواهد شد. دوم این که کادیما در طرف اسرائیلی و حماس تقویت شده در طرف فلسطینی به تعامل بپردازند. این حالت ممکن است بین وضعیت‌های بد و خوب برای فلسطینی‌ها حرکت کند. اما احتمال مطلوبتر برای طرف فلسطینی این است که کادیمای نگران از تشدید راستگرایی در جامعه اسرائیل، حماس تقویت شده را پذیرفته و حداقل برای حفظ هویت میانه‌روی خود، سیاست‌های جنگ‌طلبانه سابق را - که می‌داند، دیگر جوابگو نیست در کوتاه‌مدت یا بلندمدت کنار بگذارد و یک خط‌مشی کج‌دار و مریز را در برخورد با حماس اتخاذ کند. ۲ حالت دیگر هم هست که طرف پیروز اسرائیلی اش لیکود است. احتمال نخست آن که، رئیس لیکود به عنوان رئیس کابینه سی و دوم روی کار بیاید و در طرف فلسطینی حماس تضعیف شده یا فتح، انتخاب بشود. در صورت پیروزی فتح در انتخابات، احتمال دارد یک فرآیند کند و آرام نظیر نیمه دوم دهه ۱۹۹۰، که هم مذاکره و هم خنثی کردن همه قول و قرارها را در برداشت، با فتح آغاز شود، اما اگر حماس تضعیف شده انتخاب شود، به احتمال زیاد، لیکود تلاش می‌کند، حماس را به سمت تضعیف بیشتر سوق دهد.

شکل چهارم یا حالت دوم وضعیت روی کار آمدن لیکود، این است که لیکود با حماس تقویت شده مواجه شود، در چنین شرایطی، قویترین احتمال، برخورد تند و شدید با حماس است که در مقابل احتمال اول (کادیما - حماس تضعیف شده) قرار می‌گیرد و احتمال اینکه باز هم جنگ‌هایی از جانب لیکود سازماندهی بشود، تقویت خواهد شد چرا که لیکود درصدد است نشان دهد، اتخاذ راهبردهای خشونت‌آمیز، تنها توسط احزاب راست به نتیجه می‌رسد، نه همراه با خللی که در ایدئولوژی احزاب میانه‌رو وجود دارد. در این وضعیت لیکود اعلام خواهد کرد اگر شکستی در جنگ ۳۳ روزه و ۲۲ روزه اتفاق افتاده، ناشی از عدم

تعقیب راهبردهای نظامی بوده است، چون در جنگ ۳۳ روزه، لیونی در برابر اولمرت ایستاد و در جنگ ۲۲ روزه هم لیونی از اواسط جنگ اظهار داشت که گزینه جنگ مناسب نیست، در حالیکه در ابتدای جنگ می‌گفت، ما نماینده جهان مدرن و غرب در برابر تروریسم فلسطینی به حساب می‌آییم. این احتمال هنوز امتحان نشده و در برنامه حزب لیکود هست که اگر قدرت را در شرایطی بدست بیاورد که نتایج انتخابات فلسطین پیروزی حماس باشد، این تئوری را امتحان کند. چنانکه گفته شد شعار لیکود در این حالت آن خواهد بود که اگر جنگ را لیکود هدایت کند، قطعاً اسرائیل به نتایج روشن‌تری با طرف فلسطینی خواهد رسید و در واقع لیکود می‌خواهد، به این ترتیب حیثیت از دست رفته را جبران کند.

رضوی:

از حضور کارشناسان محترم و شرکت فعالانه در بحث امروز، تشکر و قدردانی می‌کنیم.

